تحویل‌های غیرممکن ۳۰

برگشتی، لطفا

LinguAula

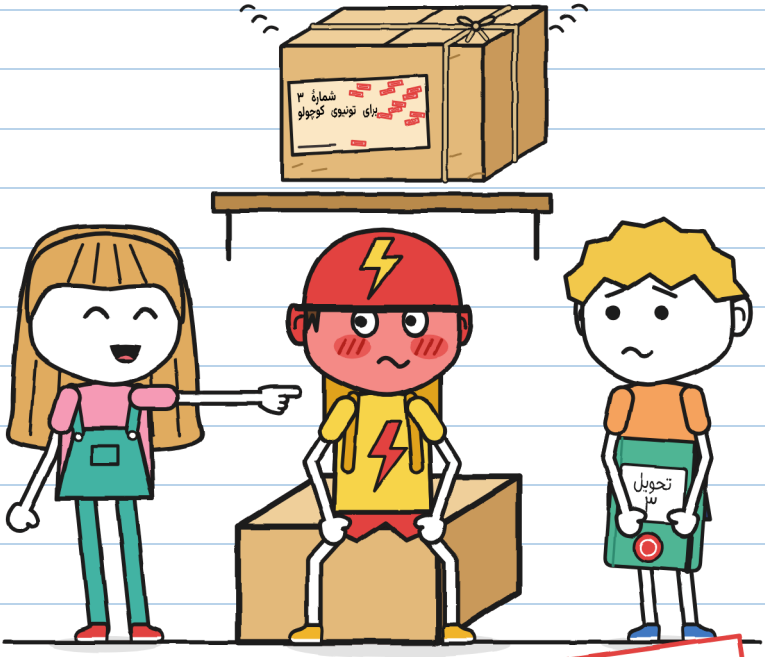

(رفته گاس)

اندازه L
سطح پیشرفته ۱۱۰+

تحویل‌های غیرممکن · 3
برگشتی، لطفا

متن و تصویرها: LinguAula

اندازه L · سطح پیشرفته · ۱۱+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

© 2026 LinguAula · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

کتاب سوم از این مجموعه. کتاب‌های پیشین: «این بسته گاز می‌گیرد» و «پیش از رعد باز نکنید».

LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

هنگام نوشتن این کتاب هیچ بیکی آسیب ندید. سرخ شدن، چرا. — خ.



و اول من آن را می‌خوانم. — خ.

اگر این را پیدا کردی، برش گردان. لطفا.

فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد: بسته‌های واقعی پرواز نمی‌کنند و برنمی‌گردند. با دوچرخهٔ واقعی، از صفحهٔ ۷۶ پیروی کن. — خ.

کی کیست؟



گاس. پیک شنبه‌ها. چیزهایی می‌کشد که کسی از او نخواسته. این دفتر مال اوست.



خولیتا. با رنگ سبز می‌نویسد و با «خ.» امضا می‌کند. همیشه می‌داند چطور کمک کند. مشکل همین است.



تونیو. با دوچرخه برای برق‌آسا پیک است. در ده دقیقه، وگرنه رایگان. تکه‌تکه سرخ می‌شود.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». کلاه جادوگر سرش می‌گذارد. بیشتر از آنچه می‌گوید می‌داند.



زوئه. از برق‌آسا. از همه تندتر. او لقب‌ها را می‌گذارد.



برونو. از برق‌آسا. یک بار پنچر شد. دو سال پیش.



بستهٔ شمارهٔ ۳. وقتی تکانش بدهند صدا می‌کند. روی برچسبش فقط یک اسم نوشته شده است.



ر. بسته‌هایی را می‌فرستد که هیچ‌کس نمی‌تواند تحویل بدهد. هیچ‌کس اسمش را نمی‌گوید.

دفتر تحویل ۳
مال گاس

محرمانه.

«محرمانه» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم. و به هیچ کس نمی‌گویم. — خ.

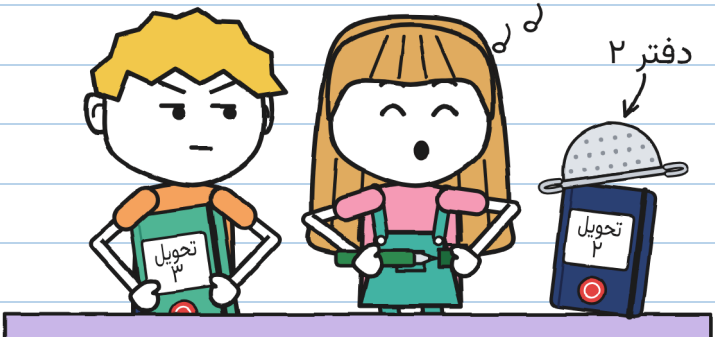

دفتر ۲ در یک طوفان تمام شد. این یکی سبز است و مُهر مغازه را دارد. قرار بود من اول از آن استفاده کنم. خولیتا کرد.

اول من استفاده کردم تا کثیف کنم. خواهش می‌کنم. — خ.

من از او کمک نخواسته بودم. ولی با خولیتا فرقی نمی‌کند.

فصل 1

دینگ

در مغازهٔ مارا یک قفسه هست با بسته‌هایی که هیچ‌کس نتوانسته تحویلشان بدهد. بیست تا بودند. من و خولیتا دو تا را تحویل داده‌ایم: یک تخم اژدها و چند دانه که می‌دویدند. هجده تا مانده است.

شب طوفان، وقتی داشتیم به خانه می‌رفتیم، یکی از آن‌ها صدا کرد.
دینگ.

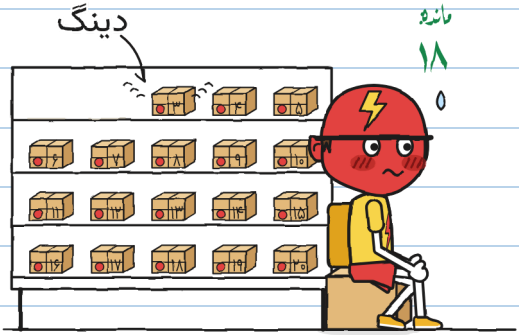

شمارهٔ ۳ بود. و تونیو، که برای برق‌آسا در ده دقیقه تحویل می‌دهد، وگرنه رایگان، به رنگ کلاه ایمنی‌اش درآمد.

برگشتی‌ها بسته‌هایی هستند که همیشه برمی‌گردند: اگر کسی که آن‌ها را می‌گیرد برچسب را با جوهری که پاک نمی‌شود امضا نکند، سپیده‌دم پرواز می‌کنند و به قفسه‌شان برمی‌گردند. همه را یک نفر می‌فرستد: ر.

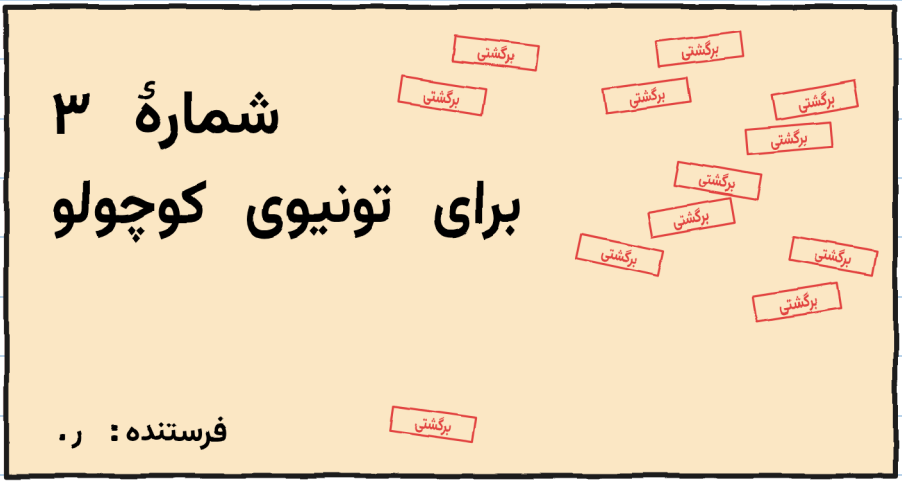

خولیتا شروع کرد به خواندن برچسب:

«برای تون...»

و دهانش را بست. خولیتا هیچ‌وقت وسط یک کلمه ساکت نمی‌شود. به تونیو نگاه کردم و فهمیدم چرا.

نصفش را خواندم. نصف دیگرش را قورت دادم. — خ.

بعضی‌ها یکباره سرخ می‌شوند. تونیو نه: تونیو تکه‌تکه سرخ می‌شود. یادداشتش کردم.

سرخ‌سنج تونیو



تونیو، خیلی تند، گفت: «آن بسته می‌تواند صبر کند.
سال‌هاست صبر می‌کند، مگر نه؟ پس یک روز بیشتر. یا ده روز.
برق‌آسا عجله ندارد.»
اولین بار بود که می‌شنیدم برق‌آسا این را می‌گوید.

آن شب: ۴. من با رنگ قرمز یادداشتش می‌کردم. فقط سبز دارم. — خ.

مارا گفت: «امشب هیچ‌چیز باز نمی‌شود. و به قفسه بدون اجازه دست نمی‌زنیم.»
هیچ‌کس به آن دست نزد. و بعد دوباره صدا کرد.
دینگ.
خولیتا گفت: «از طرف در بود!»

وقتی چیزی را نمی‌فهمم، فهرست می‌نویسم.

مظنون‌های دینگ



قورباغه بی‌گناه است. من می‌شناسمش. — خ.

به پیاده‌رو رفتم تا امتحان کنم. دیگر باران نمی‌آمد.
در را باز و بسته کردم: جیییغ. زنگ دوچرخهٔ تونیو را زدم: ترینگ!
قورباغه را فشار دادم: جیک.



داخل، خولیتا با انگشتش به من می‌گفت نه. هیچ‌کدام نبود.
دوباره رفتم تو. تونیو در جعبه‌اش وول خورد.
دینگ.

خم شدم. جعبهٔ تونیو به پایهٔ قفسه تکیه داده شده بود.

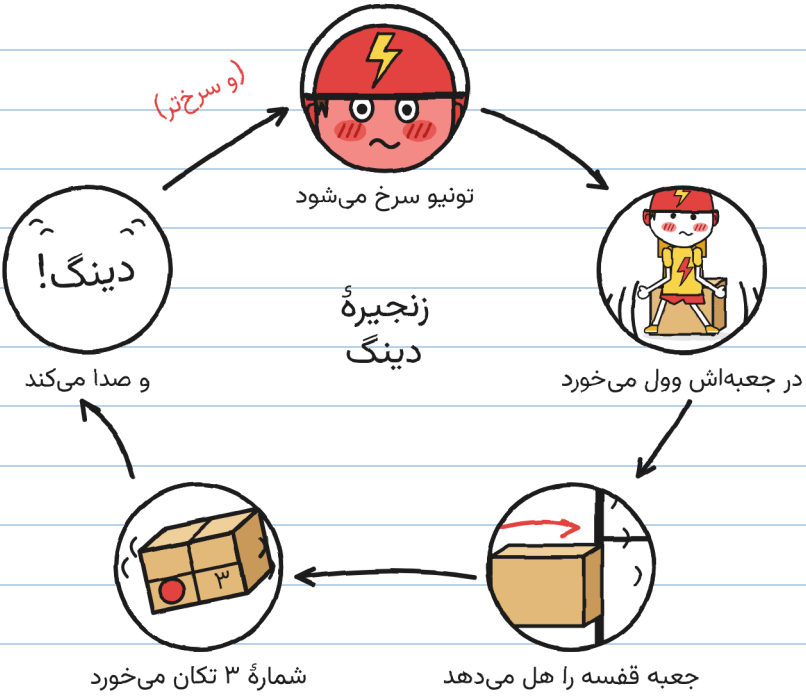

جادو نبود. تونیو بود.

توی شمارهٔ ۳ چیزی هست که وقتی تکانش می‌دهند صدا می‌کند.

مثل خودم. — خ.

تونیو تصمیم گرفت بی‌حرکت بماند. این‌قدر طول کشید:



فقط یک سؤال بود. سؤال‌ها قصه را هل نمی‌دهند. — خ.

این یکی، چرا.

تونیو، در حالی که به کفش‌هایش نگاه می‌کرد، گفت: «من بودم. وقتی کوچک بودم.»
آن‌قدر آهسته گفت که قورباغه بهتر از من شنید.

خولیتا دهانش را باز کرد. سؤال‌هایش را دیدم که صف بسته بودند. بعد به تونیو نگاه کرد، که هنوز به کفش‌هایش نگاه می‌کرد، و دهانش را بست.

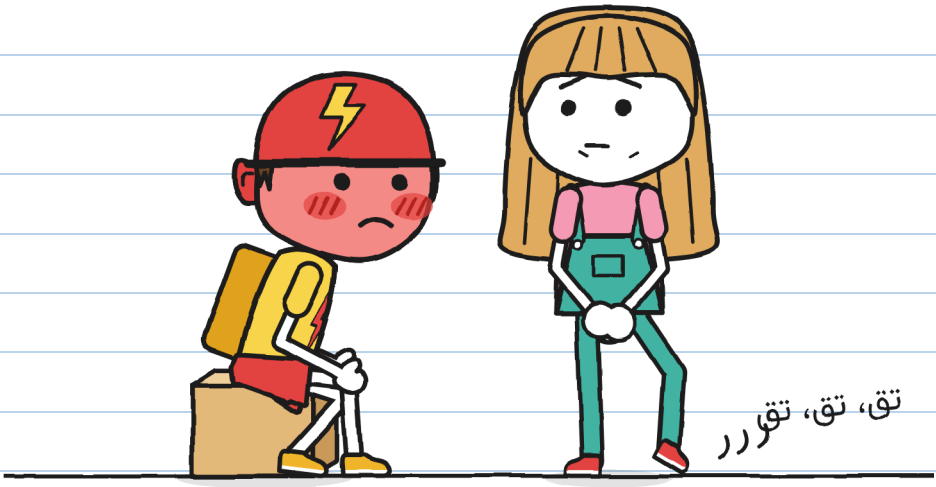

خولیتا گفت: «دیگر نمی‌پرسم.»
برایش سخت بود. از پایش معلوم بود.

سؤال‌هایی که نپرسیدم، نه تا. یادداشتشان کرده‌ام. — خ.

از مارا پرسیدم: «پس چرا هیچ‌وقت آن را به او نرساندید؟»
«دوازده بار بردمش. به برچسب نگاه کنید: نه خیابان، نه پلاک، نه نام خانوادگی. با همهٔ تونیوهای کوچولویی که پیدا کردم امتحان کردم.»

تونیوهای کوچولوی مارا



. یک قایق کانال.۳
(دست ندارد.)



. آقای آنتونیو، ۷۱ ساله.۲
(«کاش بودم».)

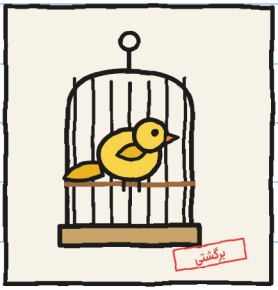

. یک قناری.۱
(روی برچسب پا گذاشت. قبول نیست.)

خولیتا پرسید: «و تونیو؟»
مارا، در حالی که به او نگاه می‌کرد، گفت: «آخرین باری که امتحان کردم هنوز او را نمی‌شناختم. و کسی هم به من نگفت وقتی کوچک بود چه صدایش می‌کردند.»

مارا از زیر پیشخوان یک پارچهٔ بنفش درآورد و روی شمارهٔ ۳ انداخت، مثل کسی که قفس طوطی را می‌پوشاند تا بخوابد. بعد جعبهٔ تونیو را دو وجب از قفسه دور کرد.

«این‌طوری. حالا هر قدر بخواهی می‌توانی تکان بخوری.»

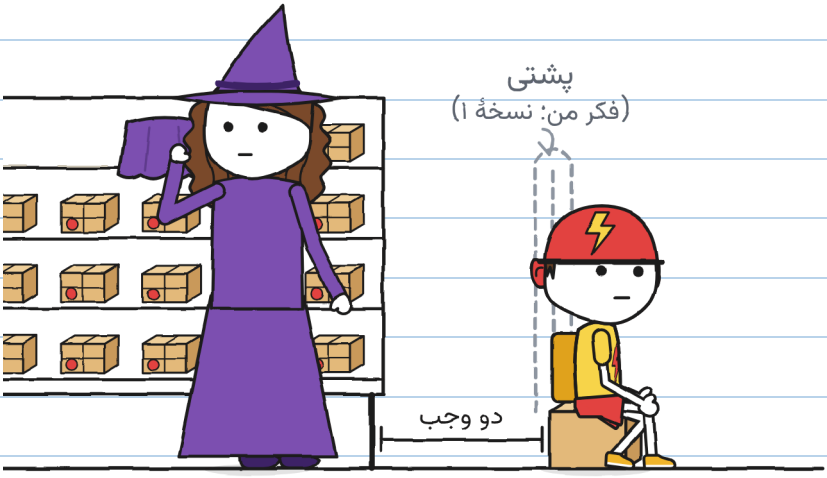

تونیو می‌توانست برود. دوچرخه‌اش دم در بود: در ده دقیقه می‌توانست آن سر محله باشد.

دوباره نشست.

نمی‌دانم چرا. به‌هرحال یادداشتش می‌کنم. و چون جعبه‌اش پشتی ندارد، برایش یکی کشیده‌ام.

کسی از تو پشتی نخواسته. — خ.

موقع بستن مغازه، تونیو آخرین نفر ماند و بند کلاه ایمنی‌اش را می‌بست.
«مارا. فردا می‌آیم دربارهٔ این موضوع حرف بزنم. ولی خصوصی.»
«این دو نفر مال مغازه‌اند.»
تونیو به ما نگاه کرد.
«این دو، باشد. ولی هیچ‌کس از برق‌آسا نه.»



صدای دینگ دیگر صاحب داشت. فقط معلوم نبود صاحبش آن را می‌خواهد یا نه.

من الان می‌دانم چطور کلکش کنم. — خ.

این همان چیزی است که نگرانم می‌کند.

فصل 2

نگفتم بله

یک‌شنبه‌ها مغازه باز نمی‌شود. مارا کرکرهٔ مغازه را نیمه‌باز گذاشت و یک تابلو آویخت: تعطیل (جز برای تو).

تونیو ساعت یازده آمد. پیش از آنکه وارد شود، به این طرف خیابان و آن طرف نگاه کرد، مثل وقتی که می‌خواهی از خیابان رد شوی. هیچ‌کس از برق‌آسا نمی‌آمد.



ما ساعت ده و نیم آمدیم. محض احتیاط. — خ.

مارا شمارهٔ ۳ را روی پیشخوان گذاشت، پارچه را برداشت و طوری حرف زد که انگار یک اعلان می‌خواند:

«بستهٔ شمارهٔ سه. برای تونیوی کوچولو. تویی؟»

«بودم.»

«قبول است. آن را می‌خواهی؟»

تونیو به جعبه نگاه کرد. جعبه چیزی نگفت.

«من نگفتم بله.»

«نگفتی نه هم.»

«گفتم که نگفتم بله.»



سه جمله برای امضا نکردن. شمرده‌ام. — خ.

تونیو جعبه را برداشت، مثل کسی که قابلمه‌ای داغ را برمی‌دارد. وزنش کرد. چرخاندش. آن را نزدیک گوشش برد و کمی تکانش داد.

دینگ.

زود رهایش کرد.

خولیتا گفت: «اگر آن را با خودش به خانه ببرد چه؟ اگر بسته در خانهٔ گیرنده بخوابد، دیگر تحویل داده شده است. این منطقی است.»

مارا گفت: «مُهر برگشت با منطق کار نمی‌کند. با جوهر کار می‌کند.»

به حساب تحویل می‌آید؟		
	نگاه کردن به آن	نه
	برداشتن آن	نه
	بردن آن به خانه	نه
	امضا کردن برچسب با جوهری که پاک نمی‌شود	بله

مُهر و من هم‌نظر نیستیم. — خ.

مارا به من و خولیتا گفت: «این تحویل مال شماست، مثل تحویل رعد. با سه شرط.»
آن‌ها را با انگشت‌هایش شمرد:

1. شما جعبه را باز نمی‌کنید. و برچسب همان‌جا چسبیده می‌ماند.
2. شمارهٔ ۳ فقط وقتی تونیو بخواهد از مغازه بیرون می‌رود.
3. کسی که می‌گیرد امضا می‌کند، اگر بخواهد. اگر امضا نکند، سپیده‌دم بسته برمی‌گردد و این‌جا هیچ اتفاقی نیفتاده است.

خولیتا پرسید: «اگر هیچ‌وقت نخواهد چه؟»
«پس هیچ‌وقت.»

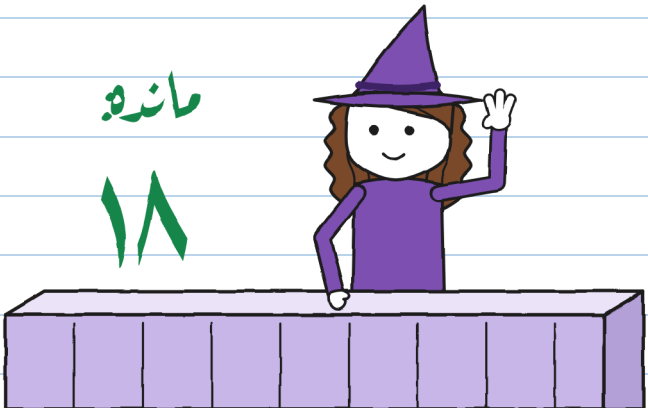

«هیچ‌وقت» مهلت تحویل نیست. — خ.

تونیو مدت زیادی ساکت ماند. خولیتا زمانش را گرفت: چهار دقیقه. برای برق‌آسا تقریبا نصف یک تحویل.

تونیو بالاخره گفت: «آن را با خودم می‌برم. باز نشده. برای فکر کردن. فعلا.»
مارا پرسید: «تو درخواست می‌کنی؟»
«من درخواست می‌کنم.»

یادداشت کردم چطور بیرون رفت، تا هیچ‌کس نتواند چیز دیگری بگوید:

برگهٔ خروج

- [x] جعبه: باز نشده
- [x] برچسب: چسبیده
- [x] درخواست‌کننده: تونیو
- [ ] امضا: هنوز نه



بیرون، تونیو شمارهٔ ۳ را در سبد دوچرخه‌اش گذاشت. وقتی رهایش کرد صدا کرد: دینگ.

به فرمان خیره ماند، همان‌جا که زنگ برق‌آسا را دارد، انگار چیزی یادش آمده باشد.

خولیتا پرسید: «چیه؟»

«هیچی.»

دوچرخه به دست، پیاده رفت. تونیو هیچ‌وقت پیاده نمی‌رود.



آن «هیچی» یک «چیزی» بود. باید مکثش کنیم. — خ.

از در دو دوچرخهٔ برق‌آسا را دیدم که سر نبش ایستاده بودند. دختری که موهایش را تا کمر بافته بود داد زد: «تونیو! توی سبد چه داری؟»

«یک تحویل.»

«برای کی؟»

«برای یک مشتری.»

دروغ نگفت. ولی پیش از جواب دادن، جعبه را چرخاند تا برچسب به طرف خودش باشد.



حالا آن «هیچ‌کس از برق‌آسا» را می‌فهمم. — غ.

آن شب کرکرهٔ اتاقم را بالا گذاشتم. روبه‌روی مغازه زندگی می‌کنم: اگر شمارهٔ ۳ برمی‌گشت، من می‌دیدمش.

مادرم از راهرو گفت: «گاس؟ بیدار چه می‌کنی؟»
«مراقب یک بسته‌ام.»
«آهان. باشد. ولی پیژامه‌ات را بپوش و مراقبش باش.»

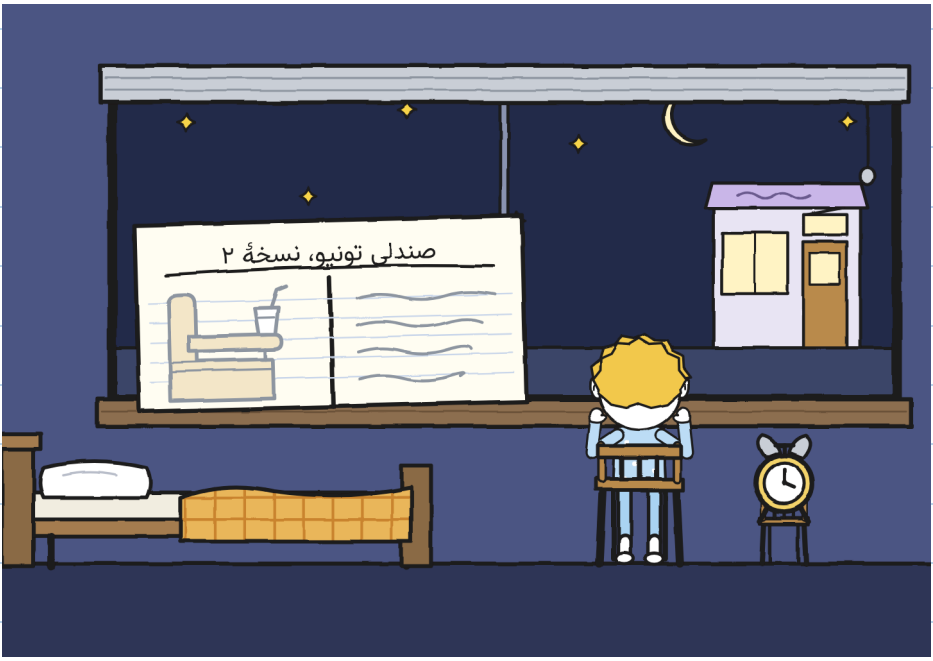

من هم می‌خواستم مراقب باشم. پنجرهٔ من رو به یک حیاط است. — خ.

سپیده‌دم، صدایش پیش از خودش آمد.

دینگ، دینگ، دینگ.

از بالای بام‌ها می‌آمد، بی‌عجله، مثل گاری بستنی‌فروش‌ها صدا می‌کرد. در سه پنجره چراغ روشن شد. سگی پارس کرد. شمارهٔ ۳ از پنجرهٔ کوچک بالای در داخل شد، همان که مارا برای همین باز می‌گذارد.

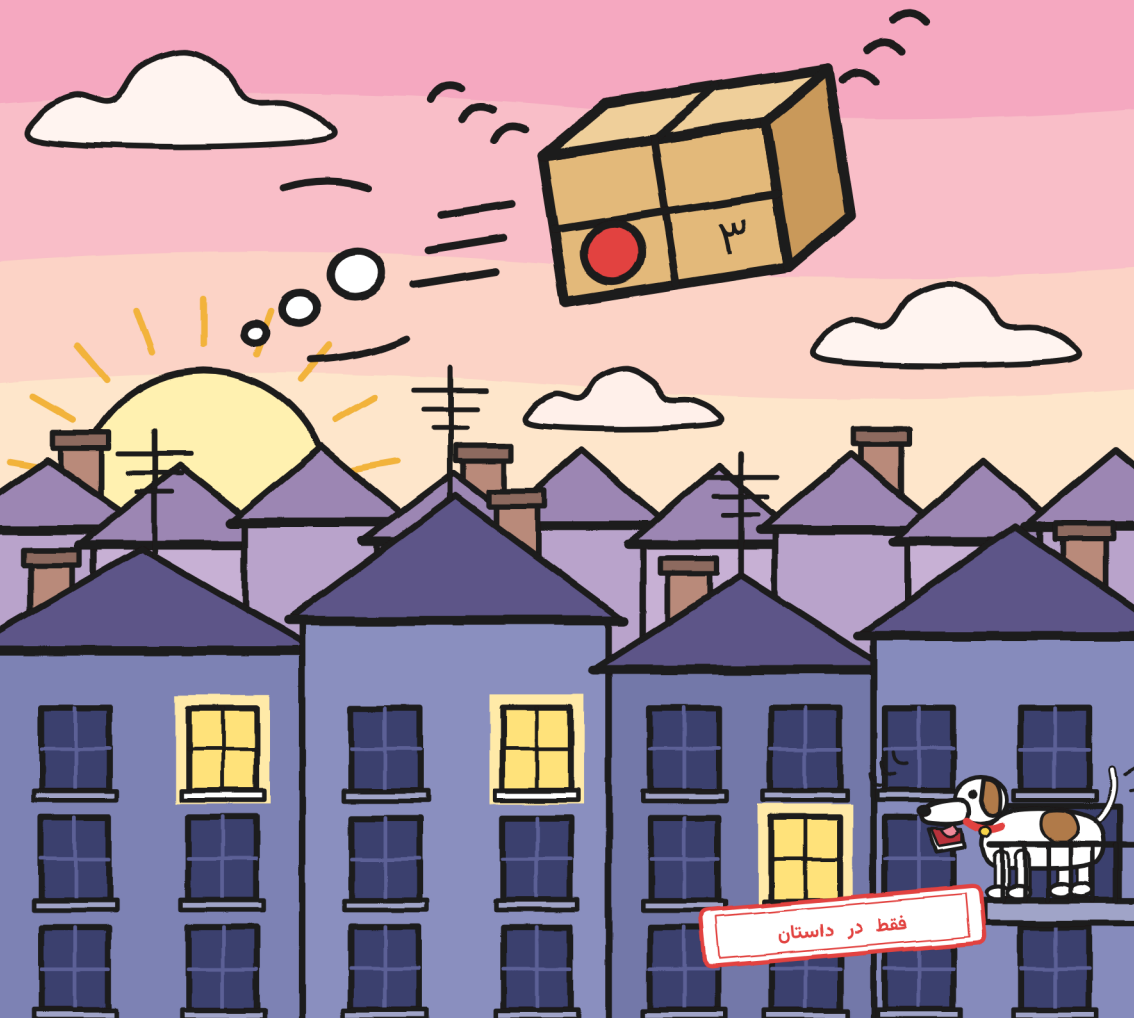

بعد از مدرسه به مغازه رفتیم. شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود. یک مُهر بیشتر داشت: سیزده.

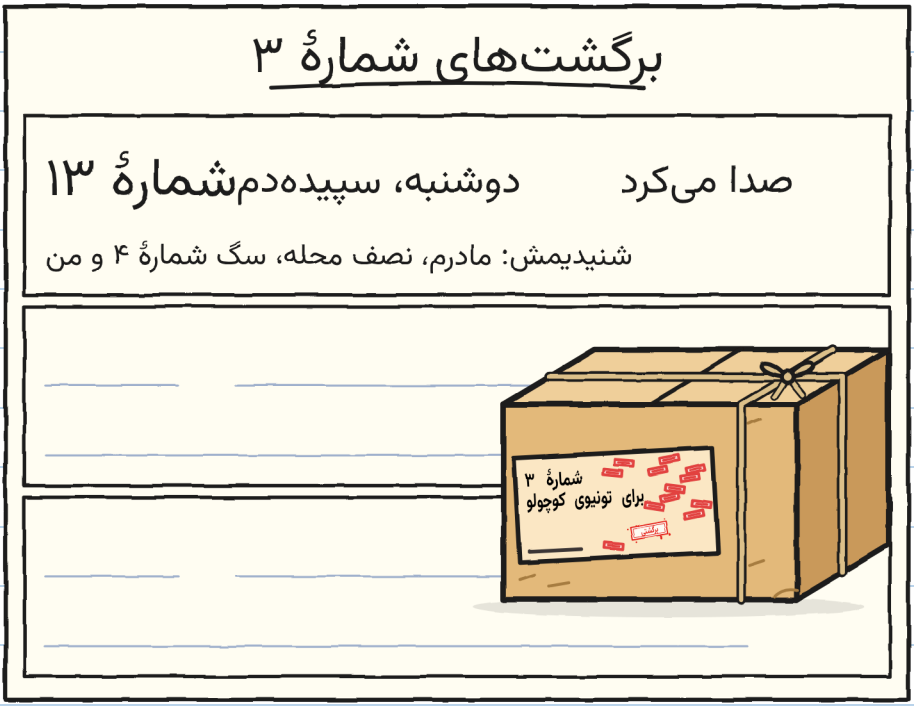

مارا گفت: «مجازات نیست. قانون است. کسی امضا نکرده: برمی‌گردد.»

سیزده مُهر. با این روند، دیگر جعبه دیده نمی‌شود. — خ.

تونیو ساعت پنج و بیست دقیقه، بعد از تحویل‌هایش، آمد. نپرسید برگشته یا نه: شنیده بود که از بالای خانه‌اش رد شد.

این را من ندیدم. خودش برایم تعریف کرد:

آنچه تونیو برایم تعریف کرد



«آن را روی پادری گذاشتم. تمام شب.»

خولیتا پرسید: «چرا نبردیش داخل خانه؟»

«در خانه به اندازهٔ کافی آدم هست که مرا همین‌طور صدا می‌زنند.»

خولیتا وقتی تونیو رفت گفت: «با یک امضا همه‌چیز حل می‌شد. فقط یک. دو ثانیه طول می‌کشد. با امضای خودم زمانش را گرفته‌ام.»

دفتر را باز کردم و با خودکار، محکم، نوشتم تا سبز نتواند رویش را بپوشاند:

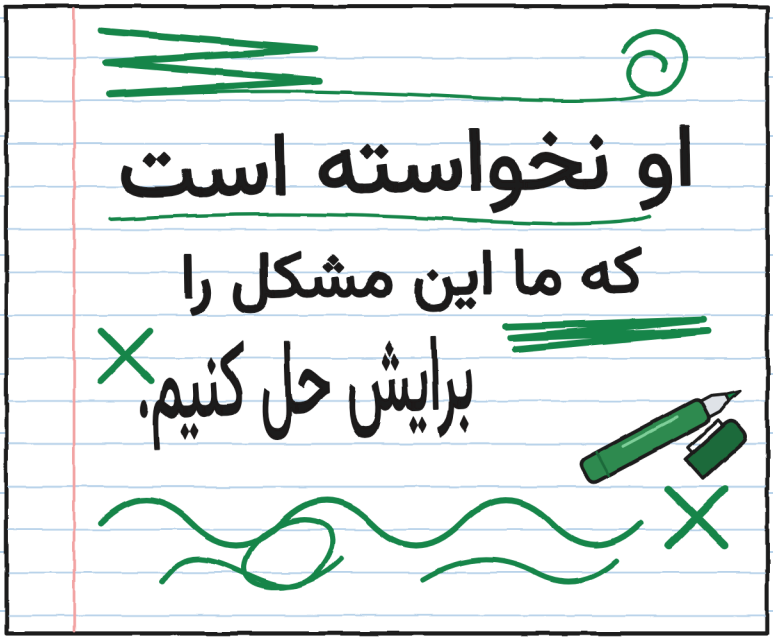

خواندمش. موافق نیستم. فعلا. — خ.

یک فکر دیگر دارم. این‌طوری نگاهم نکن. — خ.

فصل 3

اتوگراف‌ها

سه‌شنبه، وقتی از مدرسه بیرون آمدیم، جلوی مغازه روی پیاده‌رو یک میز بود. یک رومیزی زرد تا زمین داشت، یک تابلو با خط خولیتا و، وسطش، یک برآمدگی زیر رومیزی.



خولیتا گفت: «این یک رحل است. برای اینکه راحت‌تر امضا کنید. من دارم یک مجموعهٔ اتوگراف درست می‌کنم.»

«از کی اتوگراف جمع می‌کنی؟»

«از دیروز.»

روی رحل یک برگه با خط‌کشی بود. پایین، یک کادر. یا این‌طور به نظر می‌رسید: یک پنجرهٔ کوچک بود که با قیچی بریده شده بود. رومیزی هم درست زیر آن یکی مثلش داشت.
یک گوشه را بالا بردم. رحل شمارهٔ ۳ بود، خوابیده، با برچسبش رو به بالا.

چطور کار می‌کند

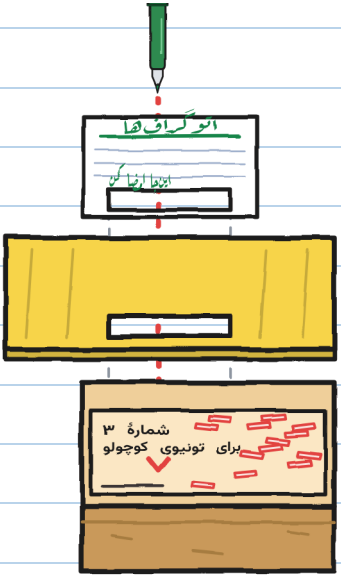

۱. برگه، با پنجرهٔ کوچکش.

۲. رومیزی، با سوراخش.

۳. برچسب شمارهٔ ۳، از قسمتی که سفید است.

۴. هر که در پنجرهٔ کوچک امضا کند... برچسب را امضا می‌کند.

خولیتا، سرخوش، آهسته گفت: «با ماژیک من. جوهری که پاک نمی‌شود. فردا دیگر برنمی‌گردد و او هم تا وقتی به او نشان ندهیم خبردار نمی‌شود. سورپرایز!»

گفتم: «تونیو نخواسته آن از مغازه بیرون برود. شرط دوم.»

«تشکر هم می‌کند.»

«و مارا؟»

«پای تلفن بود. به او گفتم که یک میز اتوگراف است.

و هست.»

«و رحل؟»

«این را از من نپرسید.»

چیزی دربارهٔ فلورا و دانهٔ هشتم به او یادآوری کردم: خولیتا نگذاشت فلورا زودتر از موقع امضا کند.

«یکی نیست. آن یک تحویل ناتمام بود. این یک میان‌بر است.»

«پس خودت انجامش بده. من نه.»

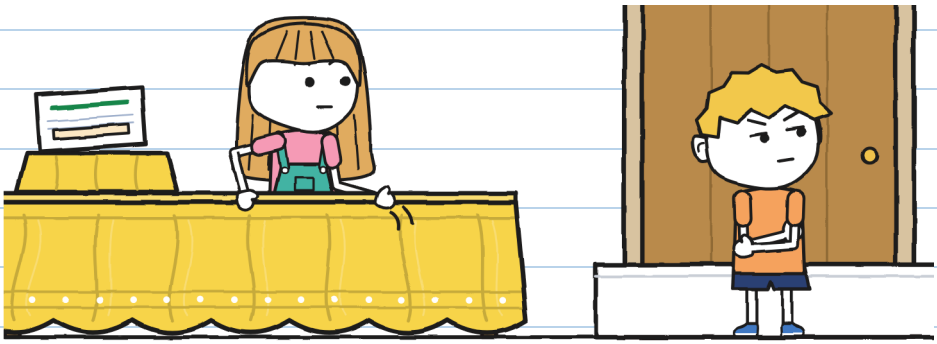

روی پله نشست. با وقار. هیچ لکی نکرد. — خ.

برق‌آسا ساعت پنج و ده دقیقه از خیابان ما رد می‌شود. سه نفرند، پشت سر هم.

کارت‌های برق‌آسا

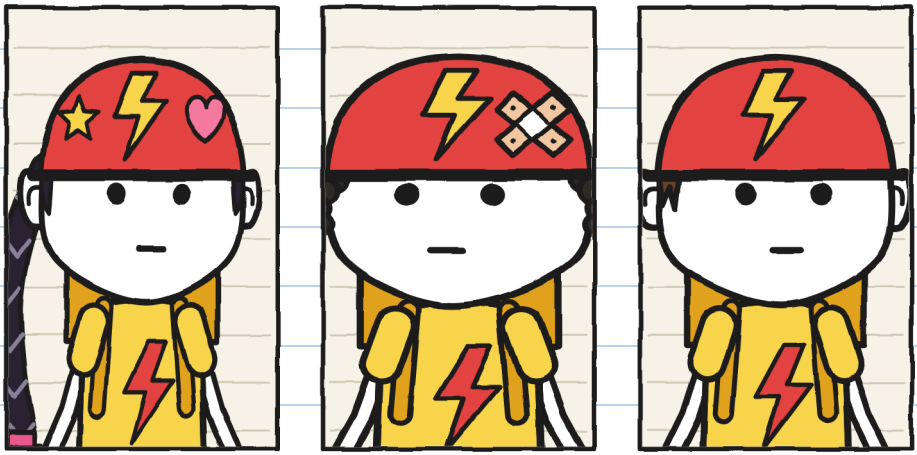

تونیو:
بدون لقب.
هنوز.

برونو، «پنچری»:
یک بار پنچر شد.
دو سال پیش.

زوئه، «موشک»:
از همه تندتر.
او لقب‌ها را می‌گذارد.

زوئه گفت: «اتوگراف؟ از ما؟» ترمز کرد و از دوچرخه پایین آمد.

تا حالا هیچ‌کس از آن‌ها اتوگراف نخواسته بود. برای همین کار می‌کند. — خ.

زوئه اولین امضا را کرد، با یک ستاره توی «و». برونو نوشت «برونو». زوئه خطش زد و نوشت «پنچری».
برونو، بی‌آنکه عصبانی شود، برایم توضیح داد: «در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. من یک بار پنچر شدم.»

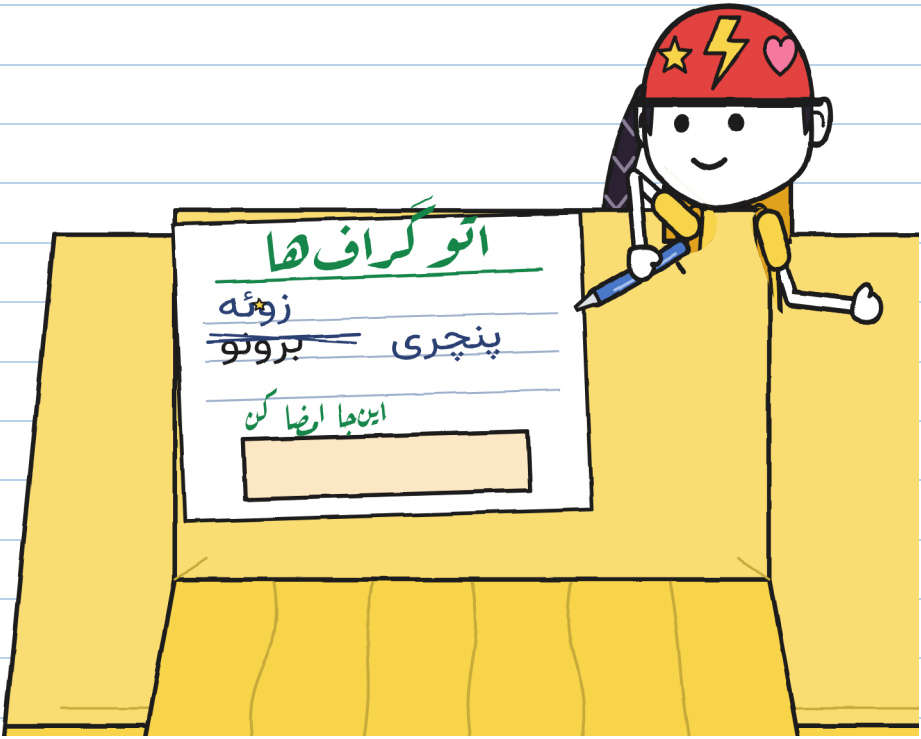

تونیو از دوچرخه پایین نیامده بود. به میز نگاه می‌کرد، همان‌طور که یک‌شنبه به شمارهٔ ۳ نگاه کرد.

خولیتا گفت: «نوبت توست، تونیو. این پایین، توی کادر. جای افتخار است.»

و ماژیک سبزش را به او داد.

هیچ‌کس تا آن موقع از تونیو اتوگراف نخواسته بود. از دوچرخه پایین آمد و راست ایستاد.

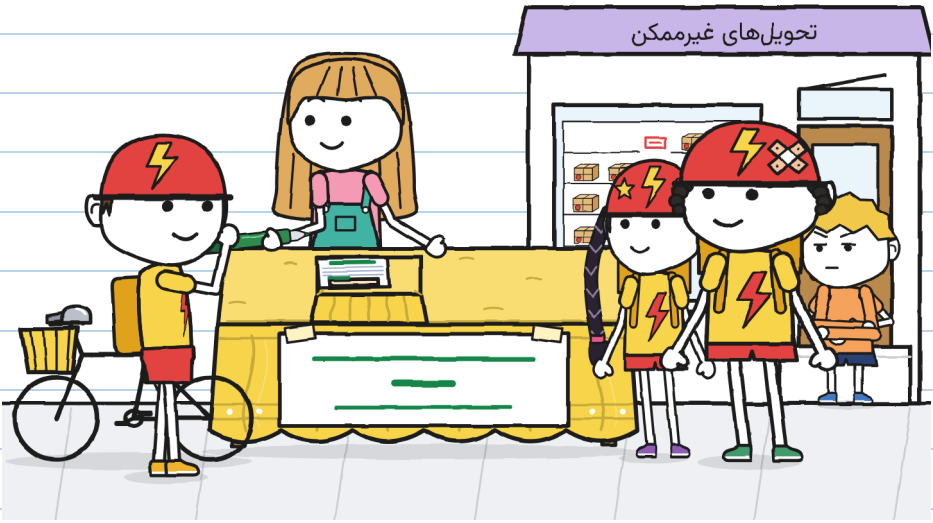

من همه‌چیز را از روی پله می‌دیدم، با دهانی پر از «به من ربطی ندارد».

بلند شدم.

«تونیو، صب...»

دیر رسیدم. تونیو رحل را با یک کشیدن نزدیک آورد تا امضا کند و زیر رومیزی چیزی پیش از من حرف زد:



تونیو رومیزی را بالا زد.

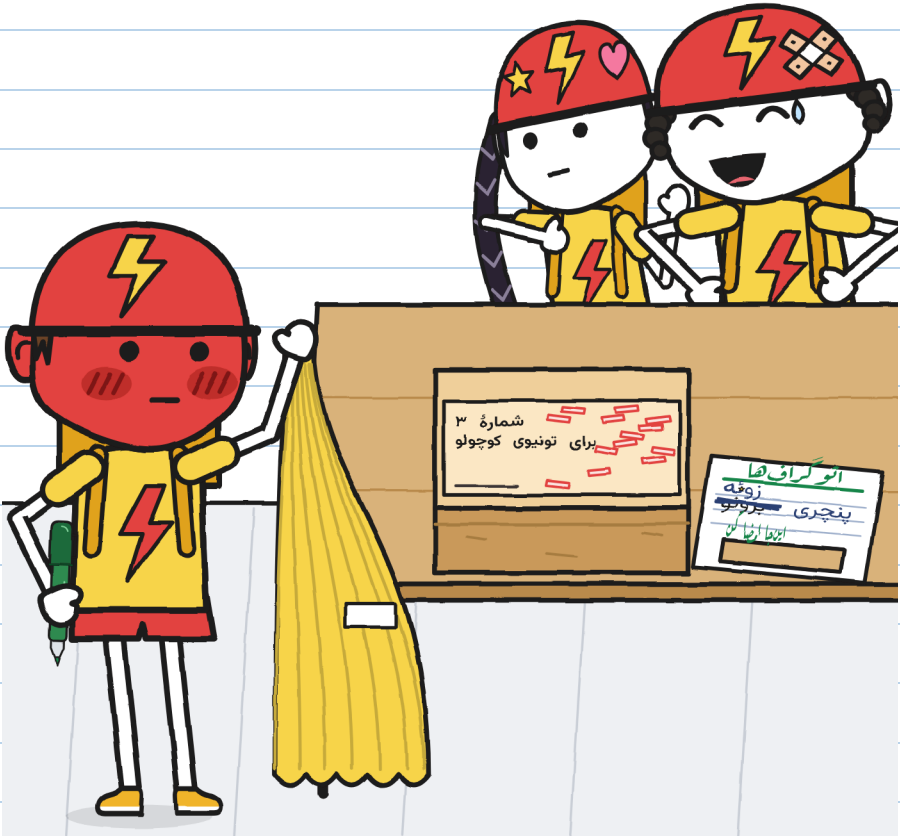

زوئه آهسته، مثل کسی که یک جایزه را می‌خواند، خواند: «برای تو-نی-وی کو-چو-لو.»

برونو گفت: «تونیوی کوچولو؟» و خندید.

زوئه نخندید. زوئه داشت فکر می‌کرد.

تونیو داد نزد. در ماژیک را آهسته گذاشت و آن را روی برگه گذاشت. بدون امضا.

«برق‌آسا حقه امضا نمی‌کند.»

دوچرخه را از فرمان گرفت و پیاده رفت. هیچ‌کس دنبالش نرفت.

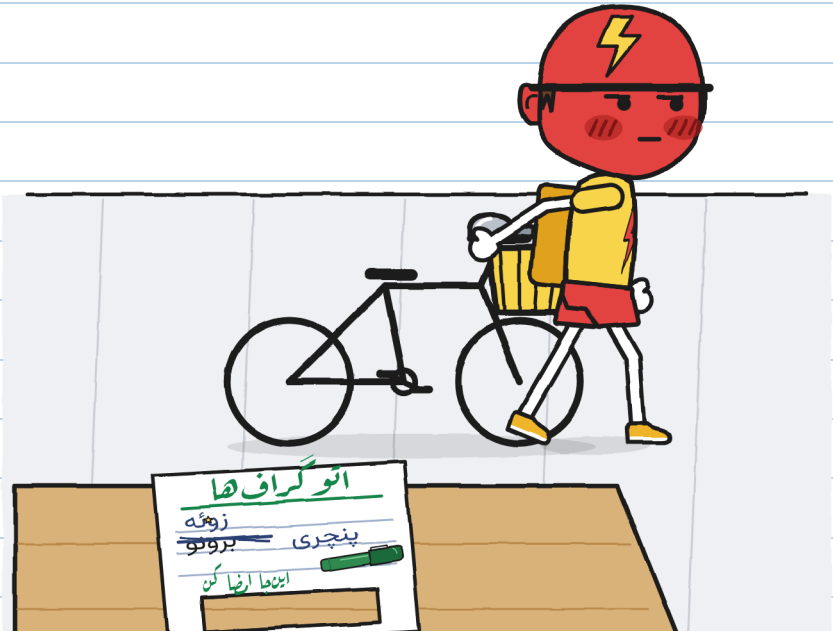

رنگ کلاه ایمنی‌اش را داشت. ولی سرخی خجالت نبود. یک چیز دیگر بود.

سرخ سبز برای آن یکی شماره ندارد. — خ.

مارا با پارچهٔ بنفش بیرون آمد. نپرسید چه کسی بوده: به جای خالی قفسه نگاه کرد، به میز نگاه کرد و به خولیتا نگاه کرد. شمارهٔ ۳ را پوشاند و در آغوش بلندش کرد.
به زوئه و برونو گفت: «این بسته تحویل داده نشده. و آنچه برچسب می‌گوید به تونیو مربوط است.»



بی‌آنکه زنگ بزنند رفتند.

به خولیتا کمک کردم جمع کند: رومیزی، تابلو، برگه‌ای که دو امضا و یک سوراخ داشت. نگفتم «گفته بودم». نگفتم «اشکالی ندارد» هم، چون اشکال داشت.

خولیتا گفت: «تو که کاری نکردی.»

«دیر هشدار دادم. می‌توانستم زودتر بگویم. یا به مارا خبر بدهم.»



بعد خولیتا داخل رفت و خودش، تنها، همه‌چیز را به مارا گفت، بی‌آنکه چیزی را جا بیندازد: پنجرهٔ کوچک، رومیزی، قفسه، تلفن. مارا گفت: «به تونیو، خودت می‌گویی.»

چهارشنبه تونیو ساعت پنج و ده دقیقه رد شد و ترمز نکرد.
ساعت پنج و بیست دقیقه دوباره رد شد. بار سوم، خولیتا با یک کاغذ وسط پیاده‌رو ایستاده بود.

عذرخواهی

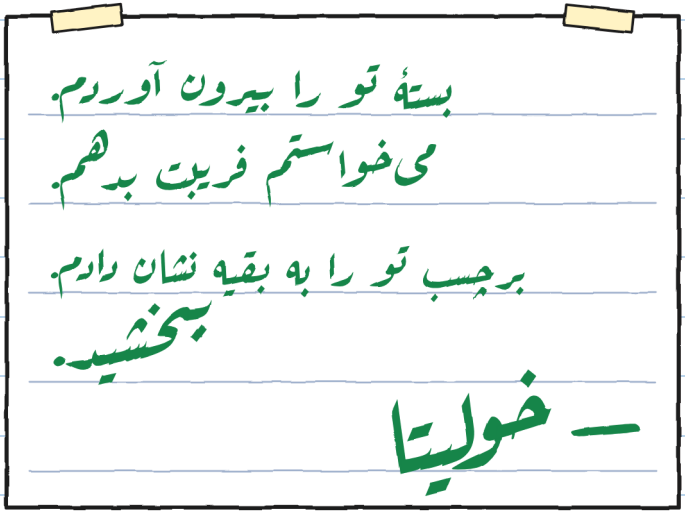

تونیو بی‌آنکه از دوچرخه پایین بیاید آن را خواند.
«باشد. خواندم.»
«مرا می‌بخشی؟»
«گفتم که خواندم.»
آن عصر، در مغازه، جعبهٔ تونیو خالی ماند.

با اسم کامل امضا کردم. کمترین کار بود. — خ.

فصل ۶

یک دوچرخهٔ کوچک

پنجشنبه تونیو به مغازه آمد، بی‌آنکه به دو طرف خیابان نگاه کند. یک دوچرخه زیر بغلش بود.



دوچرخهٔ خودش نبود. یعنی بود: دوچرخهٔ قدیمی‌اش.
تونیو گفت: «از یک‌شنبه یک دینگ در سرم است. فکر می‌کنم بدانم از کجاست. می‌خواهم ببینم درست یادم هست یا نه.»

«می‌خواهم بازش کنم. ولی نه این‌جا. جایی که ویترین نباشد.»
مارا ما را به اتاق پشتی برد.
مارا گفت: «باز کردن برای نگاه کردن امضا کردن نیست. بدون امضا، سپیده‌دم برمی‌گردد.»



خولیتا پرسید: «می‌توانم بمانم؟» واقعا پرسید.
تونیو دیر جواب داد.
«اگر به چیزی دست نزنی.»
«نه به جعبه، نه به موضوع.»

تونیو ریسمان را باز کرد. داخلش کاغذ روزنامه بود، آن‌قدر کهنه که خودش پاره می‌شد. و میان کاغذ...

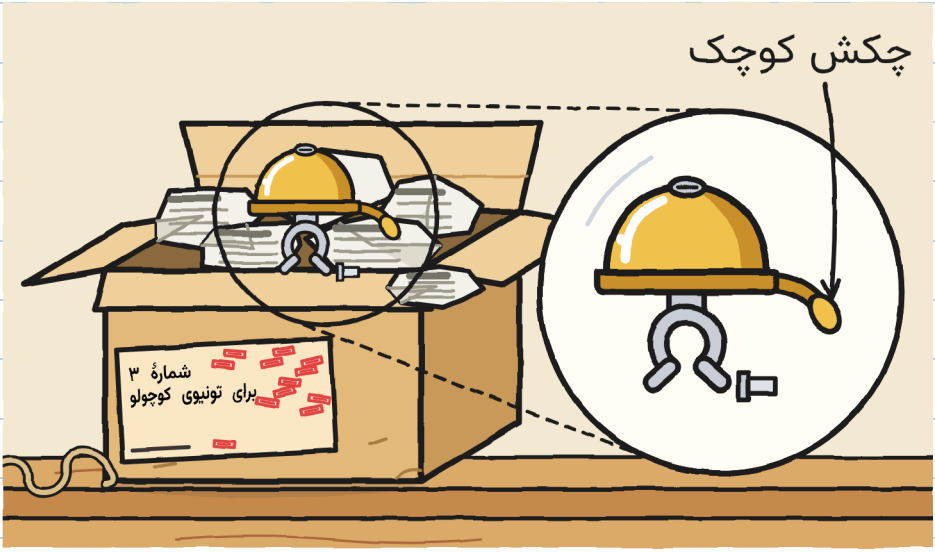

یک زنگولهٔ دوچرخه. کوچک، طلایی، با یک چکش کوچک که به یک فنر وصل است: یک تکان کافی است تا صدا کند.

شمارهٔ ۱ گاز می‌گرفت. شمارهٔ ۲ می‌دوید. شمارهٔ ۳ فقط صدا می‌کند.

نه اژدها، نه پا. یک زنگوله. خوشم آمد. — خ.

زیرش یک یادداشت بود که چهار لا شده بود.

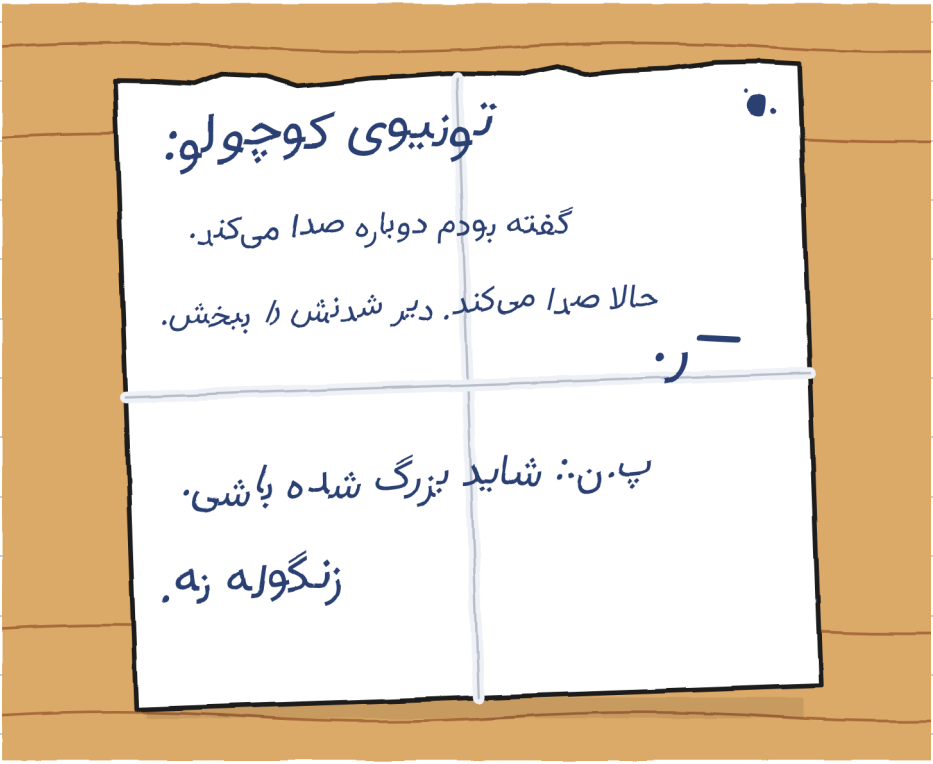

تونیو دو بار آن را خواند.
گفت: «چه خط بدی.» و بعد تا مدتی چیزی نگفت.

ر. دیر به قولش عمل می‌کند. فلورا گفت. نگفت چقدر دیر. — خ.

بعد تونیو دوچرخهٔ کوچک را روی میز گذاشت.

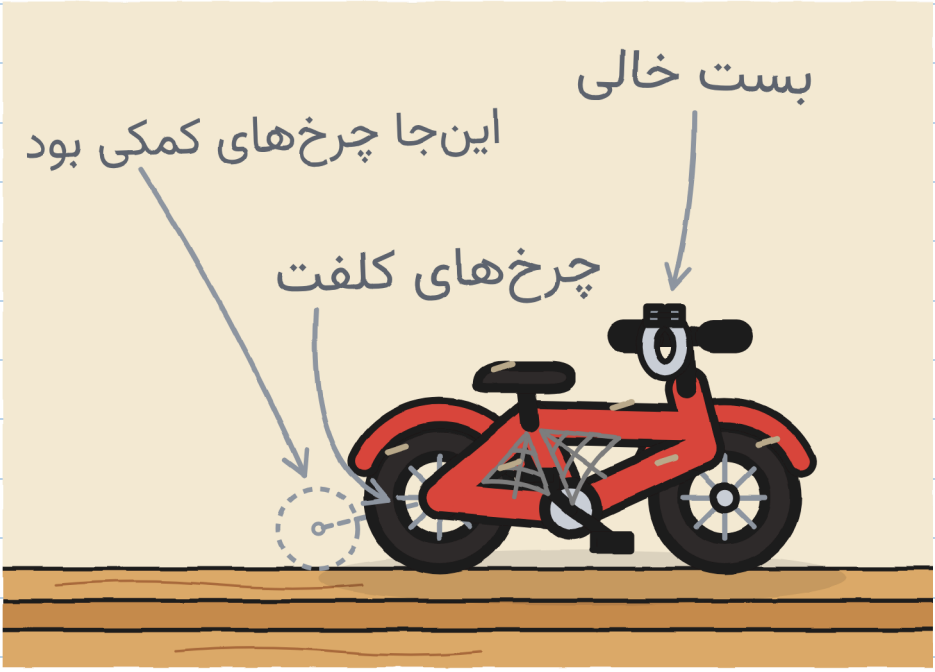

«مال من بود. این زنگوله را داشت. یک روز دیگر صدا نکرد: فقط تق می‌کرد. یک نفر به من گفت: «بده به من، تونیوی کوچولو، درستش می‌کنم و پس می‌دهم».»

خولیتا ناخواسته پرسید: «کی؟» و دهانش را گرفت.

«چهره‌اش یادم نیست. زنگوله یادم است. و اینکه خیلی منتظر ماندم.»

تونیو گفت: «در خانه هنوز مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کنند. در برق‌آسا نه. در برق‌آسا من تونیو هستم: روز اول خودم در کارت نوشتم.»

پرسیدم: «تونیوی کوچولو چه عیبی دارد؟»

«هیچ. تا وقتی زوئه بگوید. در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. به برونو نگاه کن.»

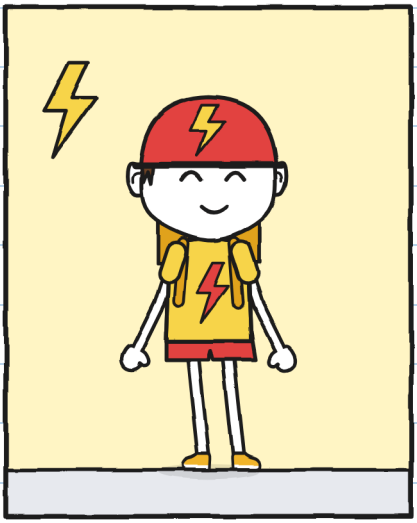

در برق‌آسا: تونیو

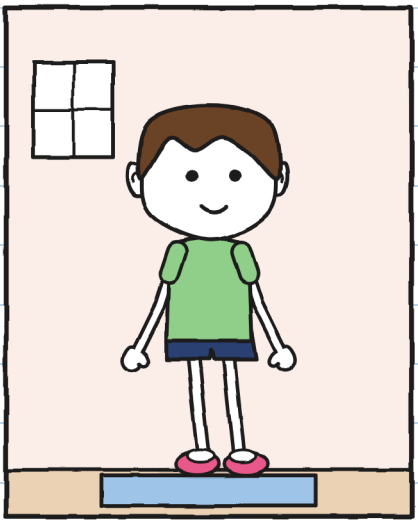

در خانه: تونیوی کوچولو

تونیو اضافه کرد: «برونو از سه‌شنبه شش بار مرا تونیوی کوچولو صدا کرده.»

خولیتا در گوشه‌اش کوچک شد.

خولیتا پرسید: «هنوز جا می‌شوی؟» نتوانست جلوی خودش را بگیرد.
مارا دوچرخه را روی زمین گذاشت. تونیو نشست.



جا می‌شد. تقریبا.
مارا صدایی درآورد که اگر کس دیگری درمی‌آورد، خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

سرخ سبز: .. یادداشتش می کنم چون آن هم حساب است. — خ.

گفتم: «توی دوچرخهٔ فعلی‌ات الان یک زنگ هست. همان زنگ برق‌آسا. لازم نیست این را رویش بگذاری. می‌توانی نگهش داری. یا بگذاری برگردد.»
تونیو گفت: «می‌دانم.» ولی طوری نگاهم کرد که انگار تا حالا هیچ‌کس این را به او نگفته بود.

خولیتا یازده دقیقه ساکت ماند و گوش داد، با ماژیکی که کنار گذاشته بود.





یازده دقیقه. زبانم خواب رفت. — خ.

تونیو گفت: «می‌خواهم تنها امتحانش کنم.»
هر سه بیرون رفتیم. تونیو در اتاق پشتی را بست.

خولیتا به آن سر مغازه رفت تا نشنود. من برای اینکه نشنوم نقاشی کشیدم: صندلی تونیو دیگر سایه‌بان دارد. باز هم شنیده شد.



دینگ.
همان دینگ شنبه بود. بعد یکی دیگر. و بعد مدتی طولانی هیچ.

وقتی بیرون آمد، زنگوله در یک دستش بود و جعبه زیر بغلش.
«تا فردا با خودم می‌برمش. امضا نشده.»
مارا گفت: «پس سپیده‌دم برمی‌گردد.»
«بگذار برگردد. می‌خواهم بدانم یک شب داشتنش چه حسی دارد.»
پرسیدم: «اگر زنگوله را بیرون از جعبه بگذارد چه؟»
مارا گفت: «هیچ‌وقت امتحانش نکرده‌ام. و ساعت هفت صبح هم قصد ندارم امتحانش کنم.»
تونیو همه را داخل گذاشت.



تا فردا چهارده ساعت مانده. می‌خواهم بشمارمشان. — خ.

جمعه خیابان من دوباره صدا کرد: دینگ، دینگ، دینگ. برگشت شمارهٔ ۱۴.

آنچه پیش از آن شد را ندیدم. تونیو برایم تعریف کرد:



«این بار روی پادری نخوابید. روی میز کنار تختم خوابید. سپیده‌دم شروع کرد به کوبیدن به شیشه، و من پنجره را برایش باز کردم.»

پنجره را برای یک بسته باز کرد. چه باادب. — خ.

دو دوچرخهٔ تونیو را کشیدم، کنار هم. روی دوچرخهٔ فعلی زنگوله را گذاشتم، که خیلی خوب می‌شود.
خولیتا یک کاغذ کوچک رویش چسباند.



قبلا حالا

حق با او بود. کمی ناراحتم می‌کند.

فصل 5

خصوصی

جمعه عصر شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود، با چهارده مُهر. تونیو، توی جعبه‌اش، از دور نگاهش می‌کرد.

خولیتا دو روز بود که چیزی آماده می‌کرد. بدترین را حدس زدم. یک برگه بود با دو گزینه.

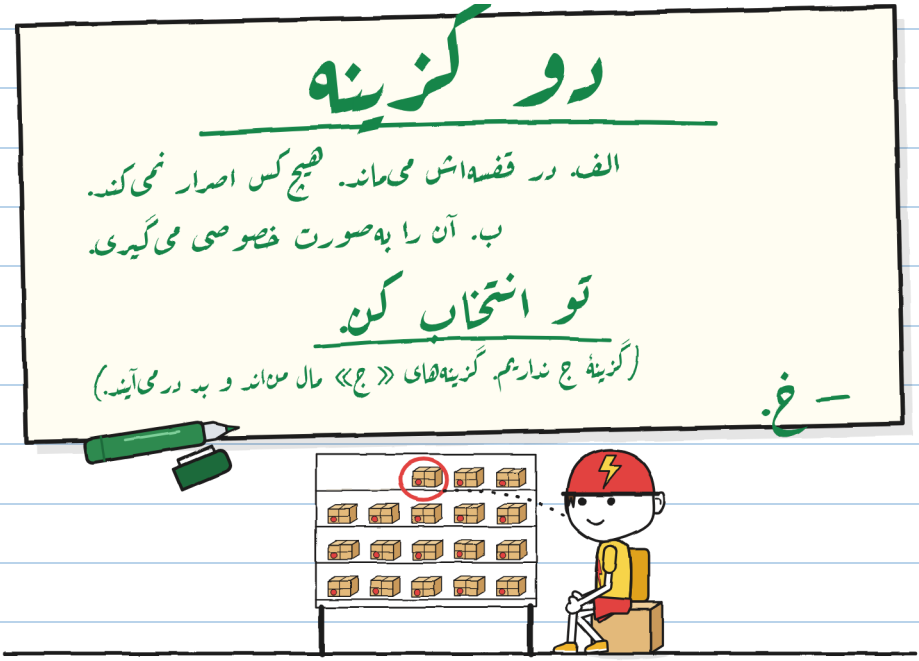

تونیو برگه را خواند. بعد به مارا نگاه کرد.

«اگر امضا کنم، چه کسی خبردار می‌شود؟»

«من. و دفتر ثبتم که از این کشو بیرون نمی‌رود.»

«برق‌آسا چه؟»

«من به برق‌آسا نمی‌گویم. دفتر ثبت که تابلو نیست.»



تابلو شماره دارد. اسم‌ها در کشو می‌مانند. — خ.

تونیو از جعبه‌اش بلند شد.

«گزینهٔ ب.»

خولیتا نپرید. دیدم که نپرید.

تونیو ادامه داد: «در اتاق پشتی. و می‌خواهم شما باشید. هر دوی شما.»

خولیتا پرسید: «من هم؟»

«تو از همه بیشتر می‌خواهی امضا کنم. ترجیح می‌دهم جلوی چشمم باشی.»

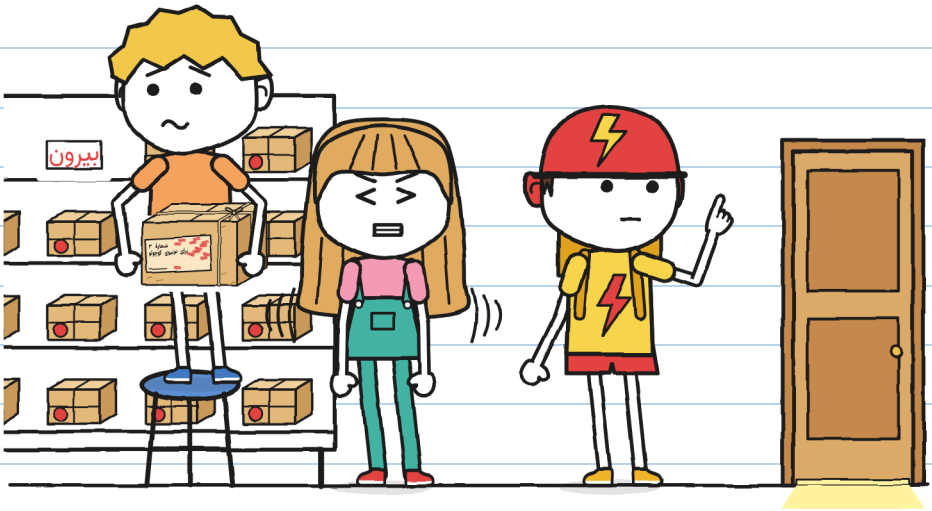

در اتاق پشتی، تونیو دوباره زنگوله و یادداشت را درآورد. آهسته نگاهشان کرد، مثل کسی که پول خرد را می‌شمارد.
بی‌آنکه به کسی نگاه کند گفت: «پیش از امضا، نگاه می‌کنم چه را امضا می‌کنم.»
خولیتا به رنگ تی‌شرتش درآمد.



خولیتا ماژیک سبزش را به او داد و در گوشه روی یک کیسه نشست.

پرسیدم: «چه می‌کنی؟»

«روی دست‌هایم نشسته‌ام. تا کمک نکنم.»

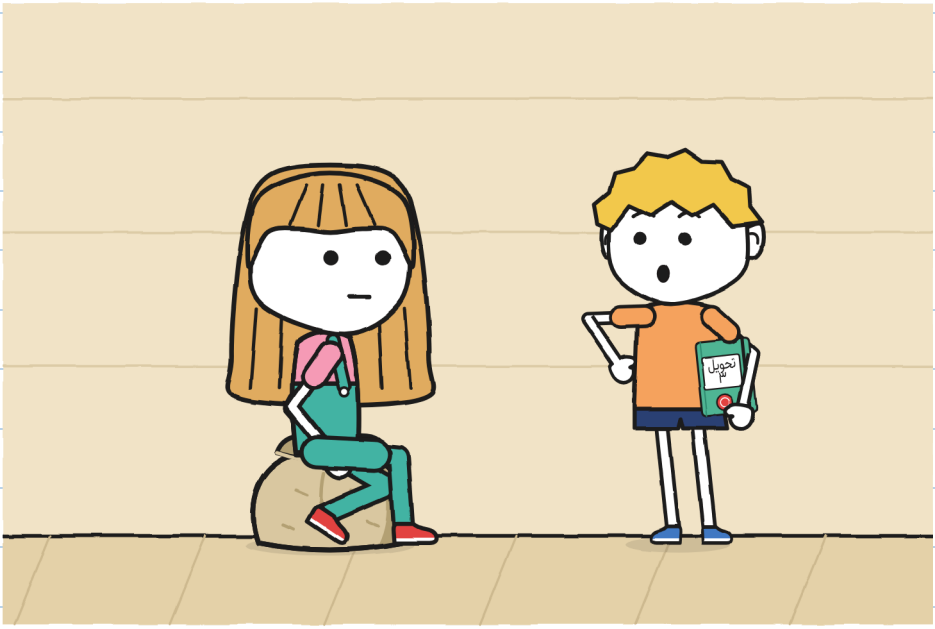

دفتر را بستم و زیر بغلم گذاشتم.

بعد همه را یادداشت کرد. — خ.

تونیو در ماژیک را برداشت و امضا کرد.



روی برچسب «تونیوی کوچولو» نوشته بود. روی امضا «تونیو».
از مارا پرسید: «این‌طور قبول است؟ اسمش یکی نیست.»
مارا گفت: «کسی که می‌گیرد امضا می‌کند. و تو گرفتی.»

مارا تحویل را در دفترش یادداشت کرد. خولیتا چهارپایهٔ آبی را در دست داشت. آن را روی زمین گذاشت.

پرسید: «می‌توانم تابلو را عوض کنم؟» از تونیو پرسید، نه از مارا.

تونیو به تابلو نگاه کرد.

«فقط یک عدد نوشته.»

«فقط.»

«باشد.»

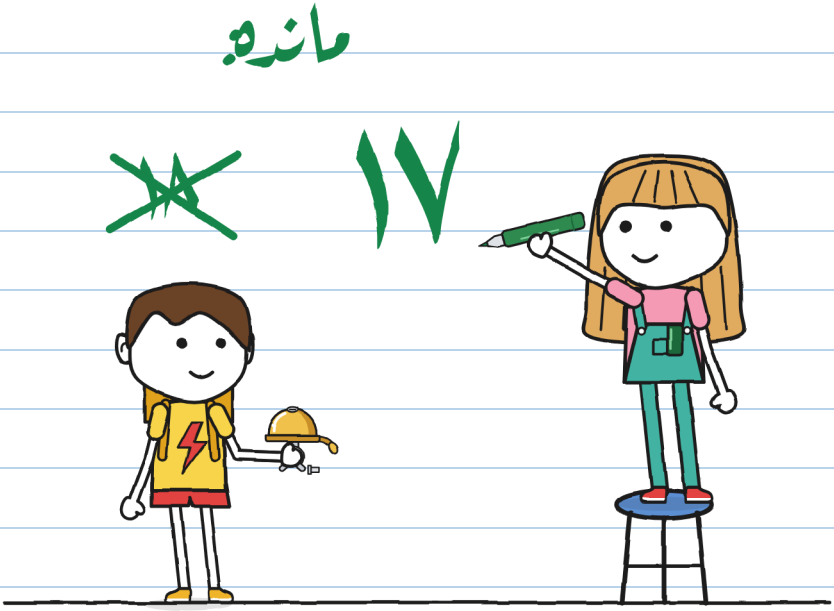

اول من پرسیدم. محض اطلاع. — خ.

تونیو به پیاده‌رو رفت، دوچرخه‌اش را به دیوار تکیه داد و از کوله‌پشتی‌اش یک پیچ‌گوشتی درآورد.

پرسیدم: «می‌خواهی آن را بگذاری؟»

«بله.»

«و زنگ برق‌آسا؟»

«آن مال برق‌آسا است. این مال من است.»

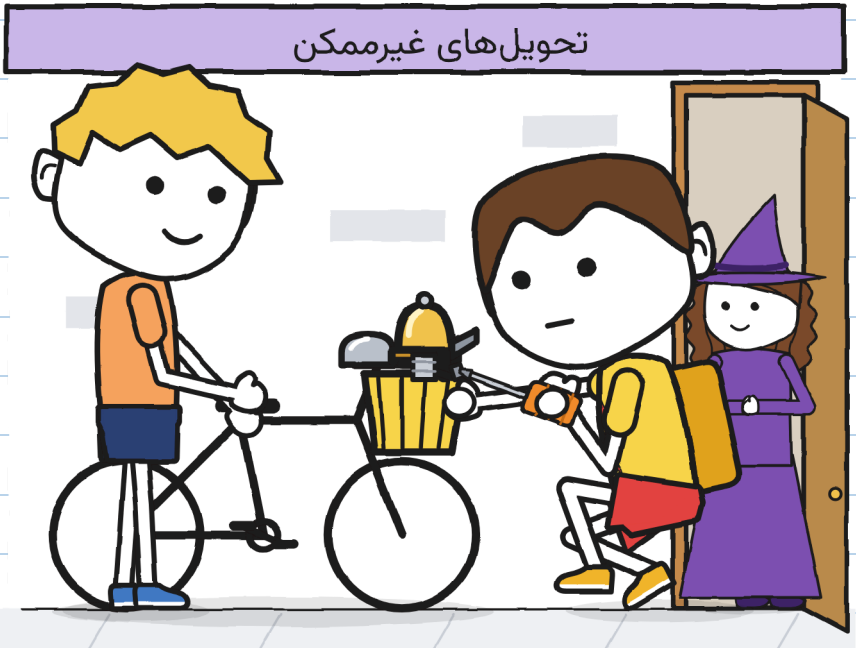

او آن را گذاشت. من فقط دوچرخه را نگه داشتم، آن هم چون خودش خواست. بعد با یک انگشت به چکش کوچک زد.

دینگ.

ساعت پنج و ده دقیقه برق‌آسا رد شد. برونو ترمز کرد.

«این چیست که صدا می‌کند؟»

«یک زنگوله.»

«از کجا آمده؟»

«مال من بود.»

«از وقتی که تونیوی کوچولو بودی؟»

به صورت تونیو نگاه کردم. هیچ. حتی گوش‌هایش.

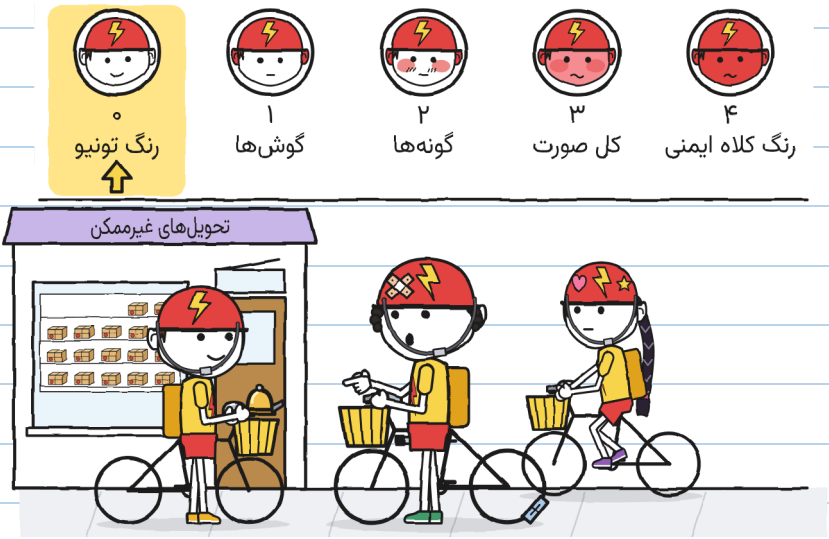

«از وقتی که مرا این‌طور صدا می‌کردند. حالا اسمم تونیو است.

و تو اسمت چیست؟»

برونو گفت: «پن...» و حرفش را قطع کرد: «برونو.»

«خب، همین، برونو.»

برونو سرش را بالا آورد. دو سال بود که در برق‌آسا هیچ‌کس او را برونو صدا نکرده بود.

زوئه دهانش را باز کرد.

تونیو یک بار به چکش کوچک زد.

دینگ.

زوئه دهانش را بست. فکر کرد.

گفت: «صدایش خوب است. دیرمان شده، تونیو.»

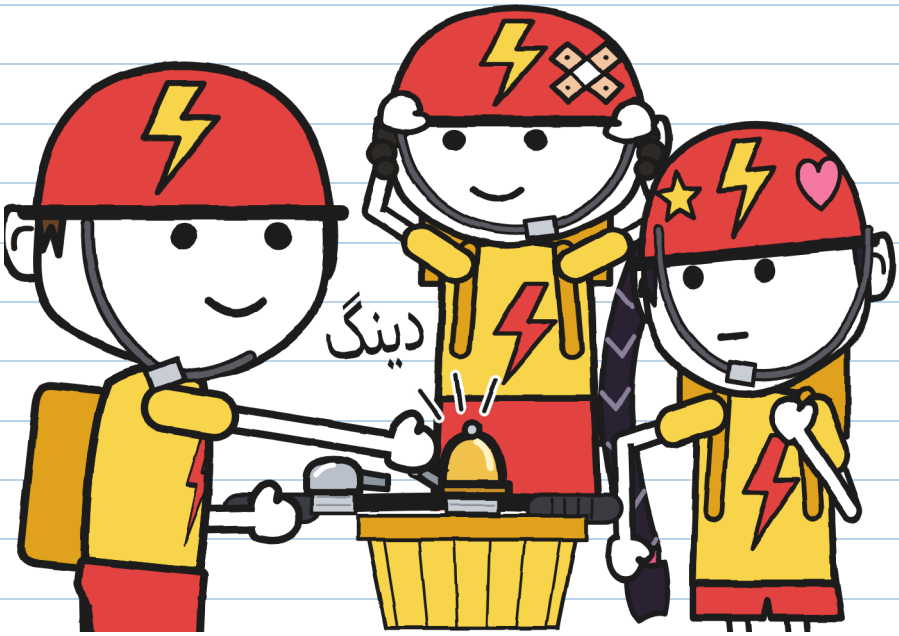

گفت «تونیو». بی‌آنکه چیزی اضافه کند. — خ.

آن شب دوباره کرکره را بالا گذاشتم.
مادرم پرسید: «باز هم مراقبی؟»
«امروز مراقبم که هیچ اتفاقی نیفتد.»
«این کار را من خیلی خوب بلدم. بخواب.»

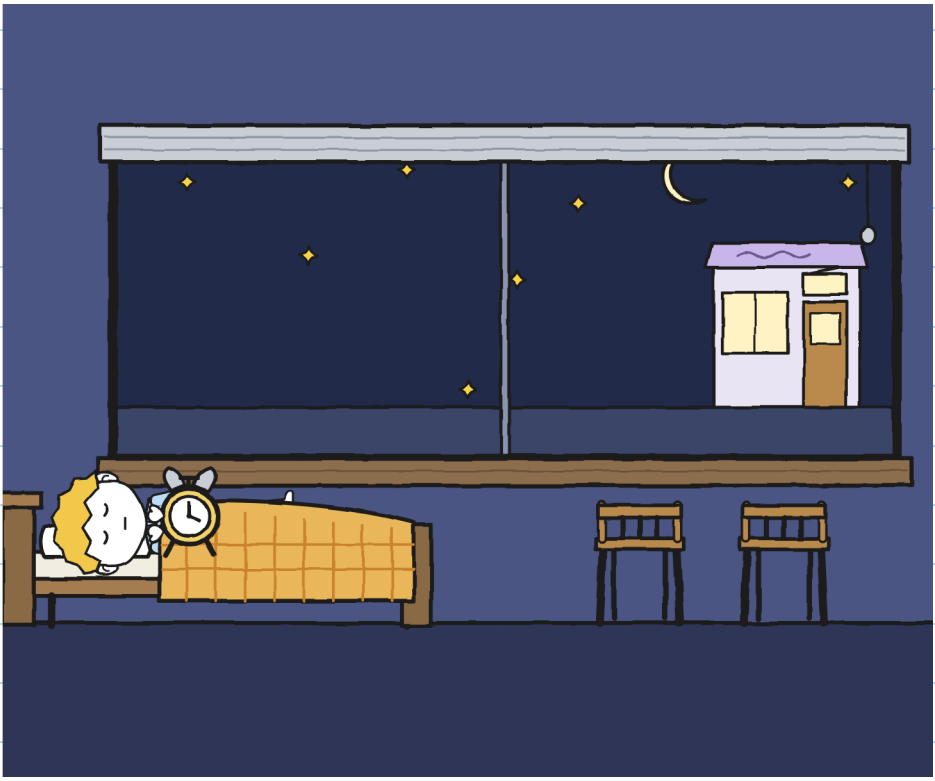

با مارپیکی که درش باز بود خوابم برد. بالشتم سبز است. — خ.

صبح شد.

هیچ صدایی نیامد.

نه دینگ، نه پنجره، نه سگ شمارهٔ ۴.

قشنگ‌ترین سکوتی است که در خیابانم شنیده‌ام.



فصل 6

فعلا

شنبه ساعت ده، قفسه را کشیدم: هفده بسته و سه جای خالی.

مارا برچسب را در دفترش چسباند، کنار دو تای دیگر.

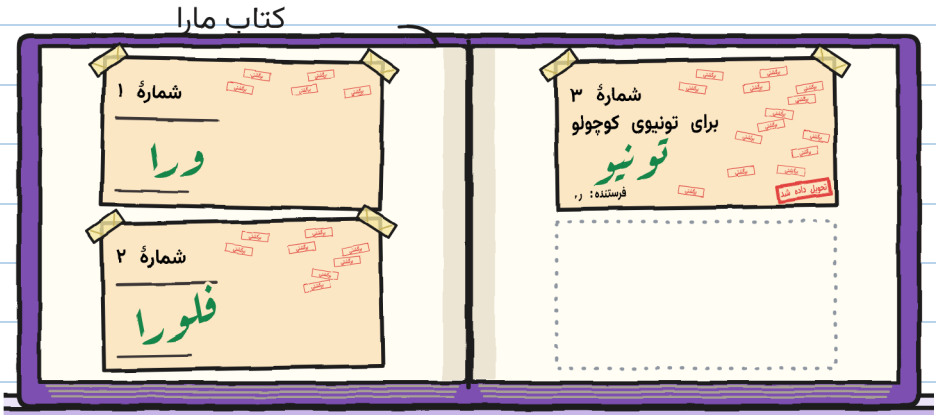

یک تخم، چند دانه و یک زنگوله. هر سه دیر رسیدند. هر سه رسیدند.

سومی را تونیو امضا کرد. این بار من فقط مارک را به او دادم. — خ.

تونیو در جعبه‌اش نشست و وول خورد. این بار به قفسه نگاه نکرد.

مارا گفت: «جعبه همچنان «فعلا» است.»

تونیو گفت: «فعلا برایم کافی است.»

مانده: ۱۷



«فعلا» می‌تواند سال‌ها طول بکشد. از شمارهٔ ۳ بیدرس — خ.

پروژه‌ام برای صندلی تونیو را به او نشان دادم. تمام هفته را برده بود.

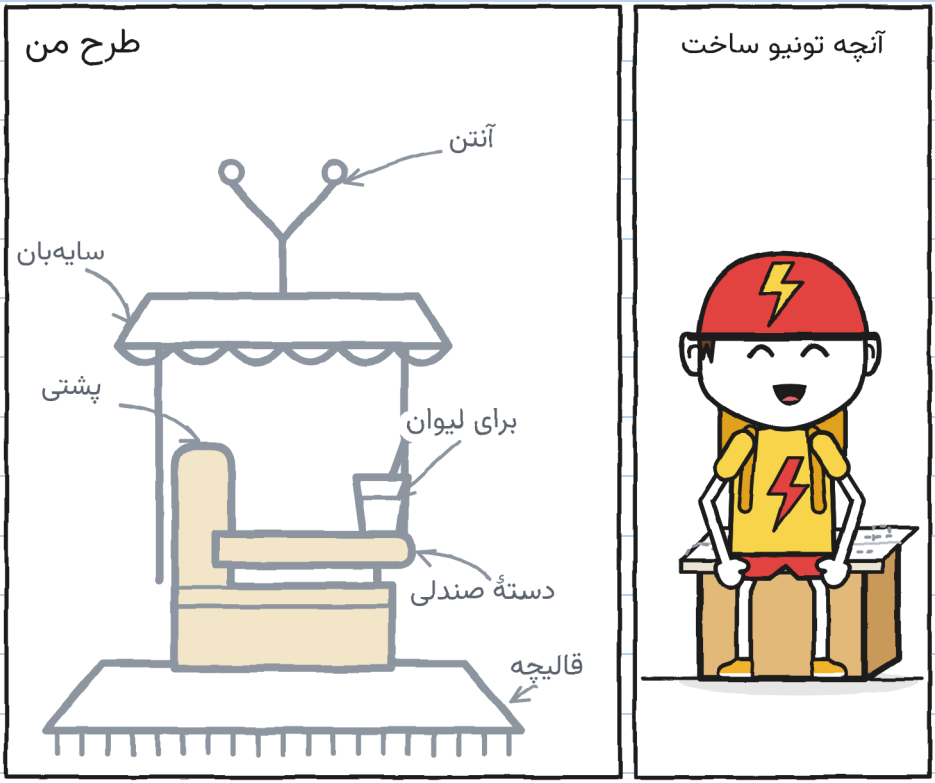

تونیو گفت: «این را به من می‌دهی؟»
آن را چهار لا تا کرد، روی جعبه‌اش گذاشت و نشست.

بیرون، زنگوله روی فرمان کج شده بود.
گفتم: «تا تو سفت می‌کنی، من نگهش می‌دارم.»
«خودم می‌توانم.»
توانست. من به آن پیچ نگاه می‌کردم. انگار صد دور داشت.

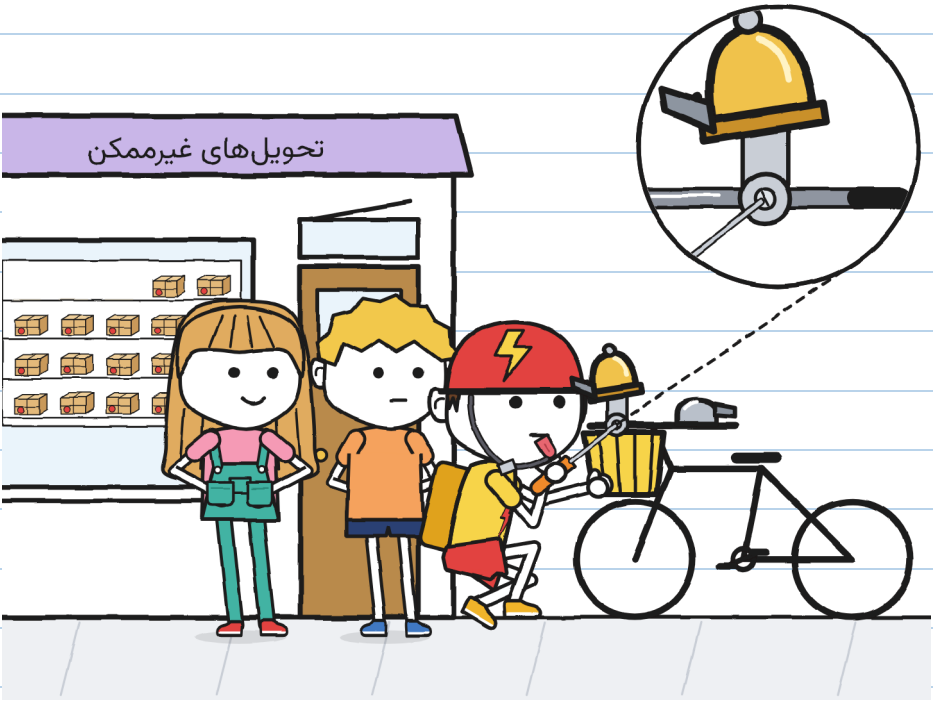

خولیتا برگهٔ اتوگراف‌ها را درآورد. پنجرهٔ کوچکش را با یک وصلهٔ کاغذی و کلی چسب نواری پوشانده بود.

خولیتا، پیش از اینکه مارا بپرسد، به او گفت: «این همان برگهٔ حقه است. درستش کرده‌ام.»
بعد آن را جلوی تونیو گذاشت.
«برایم یک اتوگراف امضا می‌کنی؟ واقعی. بدون هیچ‌چیز زیرش.»
تونیو زیر برگه را نگاه کرد. زیر پیشخوان را نگاه کرد. قورباغه را برگرداند.
«باشد.»

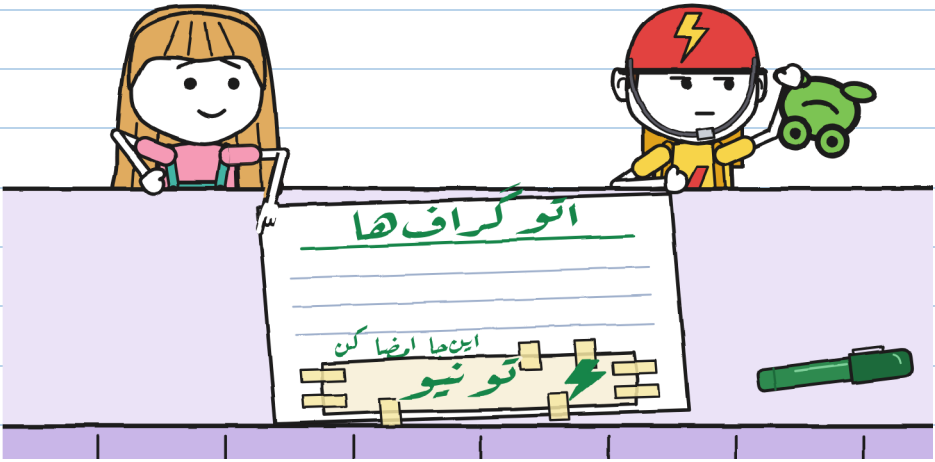

حقم بود. — خ.

ظهر، تونیو برای یک تحویل بیرون رفت. مردی با کلاه بره از خیابان رد می‌شد، آهسته، با عصایش.
تونیو ترمز کرد. صبر کرد. و فقط یک بار زنگوله را زد تا او بداند آن‌جاست.
دینگ.

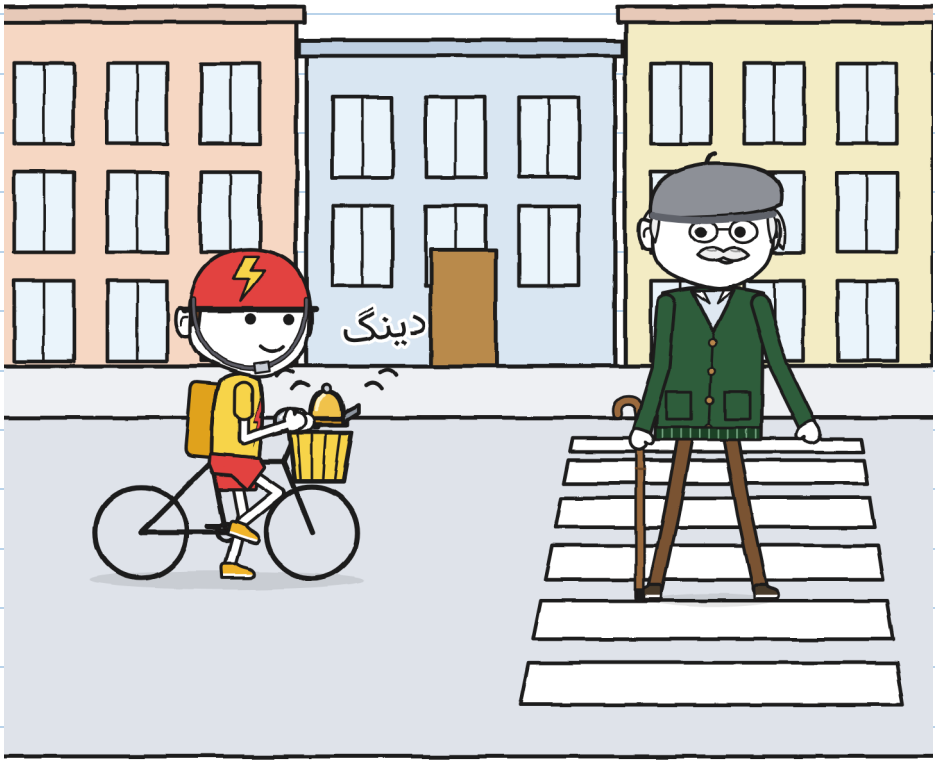

مرد عصایش را برای سلام بالا برد و با همان قدم‌های خودش رفت.

مارا گفت: «آقای آنتونیو است. تونیوی کوچولوی شمارهٔ دو در فهرست من.»

مرد، که حالا روی پیاده‌روی ما بود، پرسید: «این زنگوله تازه است؟»

تونیو گفت: «کهنه است. مال من بود. از وقتی که مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کردند.»

«شصت سال است که کسی مرا این‌طور صدا نکرده.

اگر بخواهی، عوضش می‌کنیم: تو آقای آنتونیو، من تونیوی کوچولو.»

تونیو فکر کرد.

«فعلا نه.»

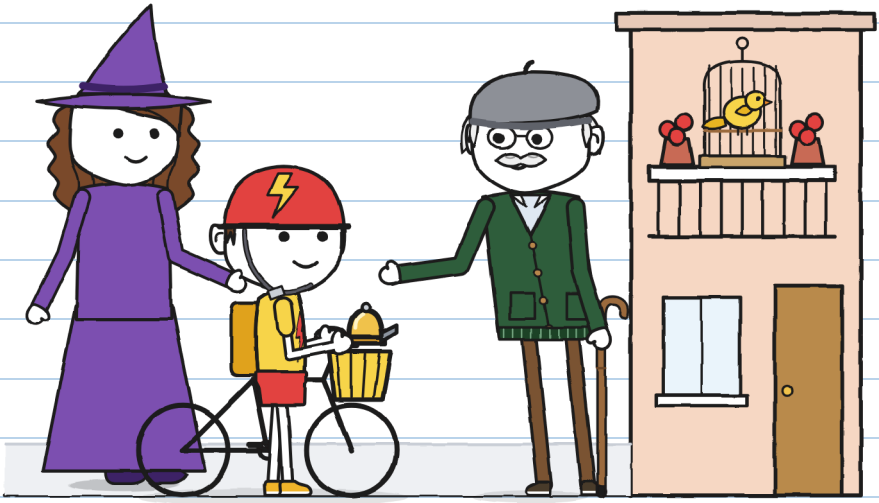

کارت ر. را درآوردم. شش سرنخ داشت. دو تا اضافه کردم. تونیو خودکار را از من خواست و زیرش، با خط خودش، نوشت.

آنچه دربارهٔ ر. می‌دانیم





۶- (دفتر ۲)۱

. تونیو را وقتی با دوچرخهٔ کوچک می‌رفت می‌شناخت.۷

. به او قول یک زنگولهٔ صدادار داد. سال‌ها طول کشید.۸

ر.

در انتظار: یک توضیح به من بدهکار است

خولیتا پرسید: «و تشکر نمی‌کنی؟»

«هم تشکر هم شکایت. هر دو. وقتی بدانم از چه کسی.»

ساعت یک ورا، با ریزه در آغوش و یک شاخهٔ کوچک در موهایش، وارد شد.

«آمده‌ام کمک بخواهم. ریزه حالا بلد است از زمین کنده شود. حالا یک جای امن برای فرود لازم دارد.» کمی مکث کرد. «دیروز سوپ مرا انتخاب کرد.»



ریزه به من نگاه کرد و همان قیافهٔ «من نبودم» مرا به خودش گرفت.

دقیقا مال خودت. با ریشه. — خ.

تونیو از جعبه‌اش پرسید: «کسی تند می‌خواهی؟»
ورا گفت: «کسی را می‌خواهم که بتواند صبر کند.»
«من هم می‌توانم. از این هفته.»

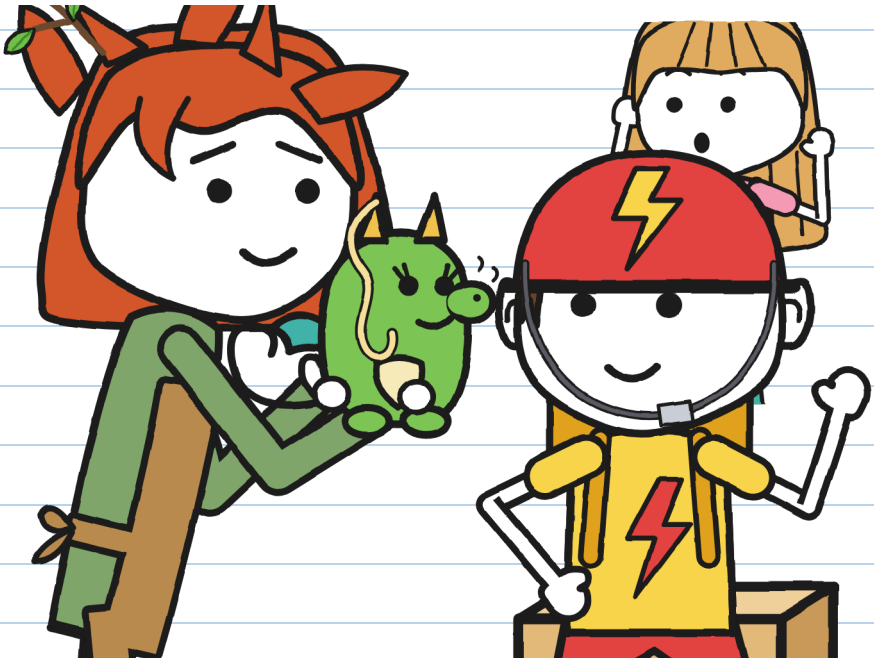

من هم بلدم صبر کنم. حالا؟ — خ.

تحویل شمارهٔ ۳. هر کس چقدر طول کشید:

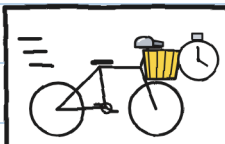	برق‌آسا: ده دقیقه.
	ر.: سال‌ها.
	تونیو: شش روز.
	خولیتا، در حال گوش دادن: یازده دقیقه (رکورد).

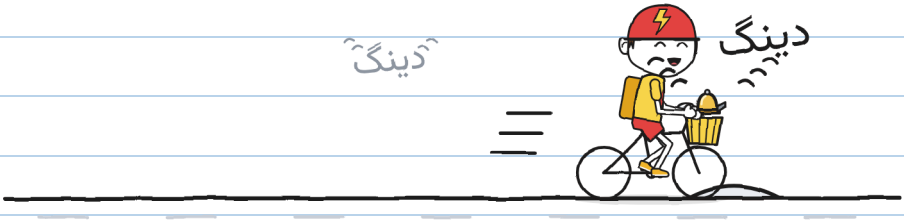

تونیو رفت پی تحویلش. از خیابان یک دینگ آمد. و یکی دیگر. این بار زنگوله را خودش می‌زد.

من هنوز تنها صدا می‌کنم. دارم تمرین می‌کنم. — خ.

تحویل‌های غیرممکن ۴۰

(به‌زودی)

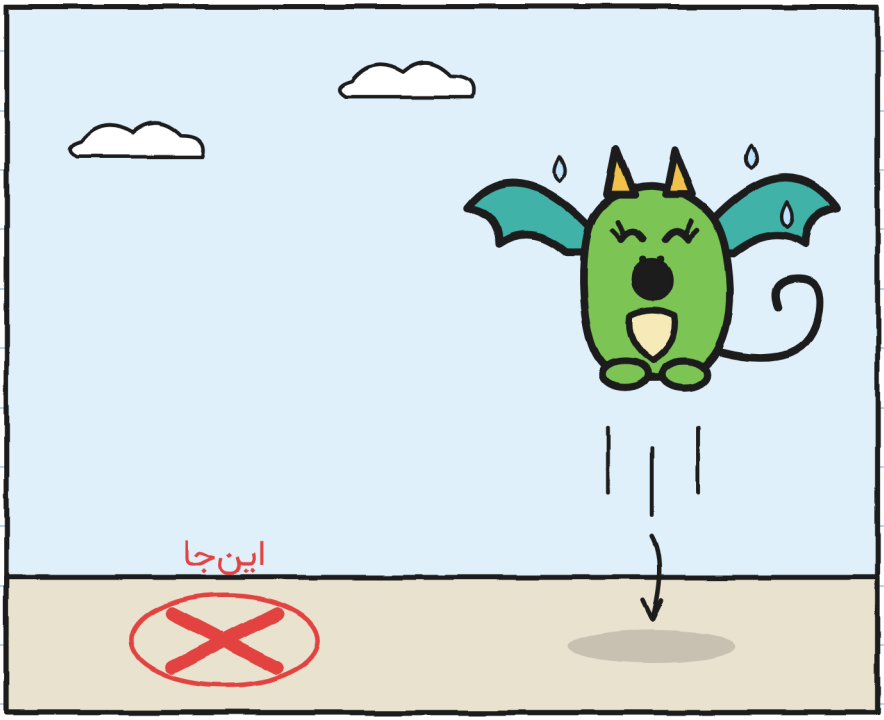

بچه‌اژدهایی که از تو تقلید می‌کند کجا فرود می‌آید؟ — خ.

محله (نسخهٔ ۳)

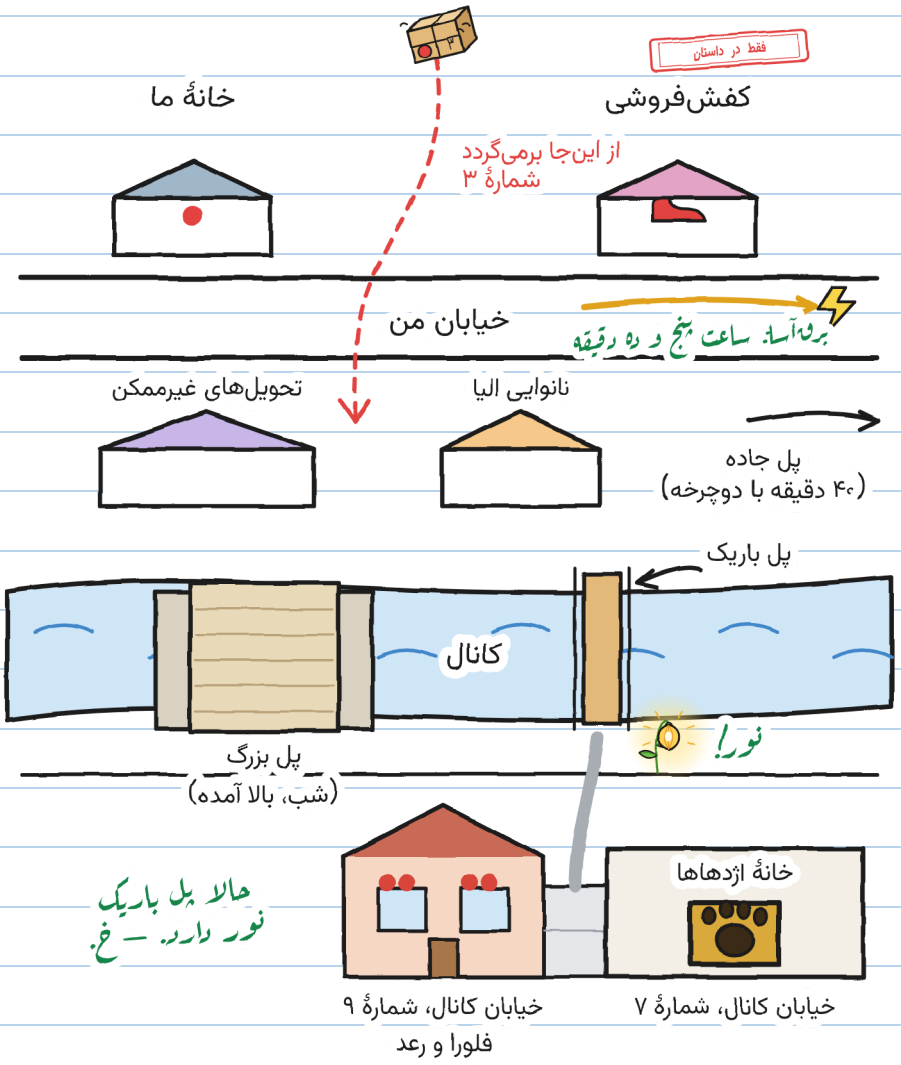
فقط در داستان
خانهٔ ما
کفش‌فروشی
از این‌جا برمی‌گردد
شمارهٔ ۳
خیابان من
برق‌آسا. ساعت پنج و ده دقیقه
تحویل‌های غیرممکن
نانوایی الیا
پل جاده
(۴۰ دقیقه با دوچرخه)
پل باریک
کانال
نور!
پل بزرگ
(شب، بالا آمده)
حالا پل باریک
نور دارد. — خ.
خانهٔ اژدهاها
خیابان کانال، شمارهٔ ۹
فلورا و رعد
خیابان کانال، شمارهٔ ۷

و تو، اسمت چیست؟

به تونیو می‌گفتند تونیوی کوچولو. حالا خودش انتخاب می‌کند اسمش چه باشد. و تو؟

دوست دارم صدایم کنند...

اشکال ندارد صدایم کنند...

ترجیح می‌دهم صدایم نکنند...

من خولیتا هستم. «خ.» فقط وقتی امضا می‌کنم. — خ.

یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

اندازه XXS · PRE-A1
مارا و تونیو می‌خندند. دوچرخهٔ قرمز را می‌بینی؟

اندازه XS · A1
مارا تقریبا خندید. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه S · A2
مارا صدایی درآورد، تقریبا یک خنده. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه M · B1
مارا صدایی درآورد. شبیه یک خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه L · B2
مارا صدایی درآورد که اگر کس دیگری درمی‌آورد، خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه XL · B2-C1
رمان مصور ۰ ۱۳+

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان دینگ. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

دوچرخهٔ واقعی: چه باید کرد

1. همیشه کلاه ایمنی بگذار و بندش را خوب ببند. حتی برای رفتن به «همین نزدیکی».
2. دیده شو و شنیده شو: چراغ، لباس روشن و زنگ. زنگ هشدار می‌دهد، فرمان نمی‌دهد.
3. هر دو دست روی فرمان. اگر چیزی حواست را پرت کرد، در یک جای امن بایست.
4. پیاده‌رو مال کسی است که پیاده می‌رود: آن‌جا، دوچرخه را با دست هل بده. پیش از رد شدن از خیابان، بایست و نگاه کن.

مُهر «فقط در داستان» چیزهایی را نشان می‌دهد که در داستان اتفاق می‌افتند و در خیابان نه.

پیش از رفتن، دوچرخه‌ات را بررسی کن

